

« نهانده » به روایت محمد حسن خان اعتماد السلطنه

سهیلا آذر فرشی

کارشناس رشته‌ی تاریخ

محمد حسن خان اعتماد السلطنه (۱۲۵۹ تا ۱۳۱۳ قمری) [۱۲۲۲ تا ۱۲۷۵ شمسی] در طول بیست و پنج سال فعالیت مطبوعاتی، گذشته از ترجمه و تألیف ده‌ها کتاب و رساله و نوشتن صدها گزارش و مقاله در روزنامه‌های دولت علیّه‌ی ایران، دولتی، ملتی، علمیه‌ی دولت علیّه‌ی ایران، و بنیاد گذاری، نویسندگی و گرداندن نشریه‌ی ایران، روزنامه‌ی مرآت السفر، سالنامه‌ی ایران، روزنامه‌های علمی، مریخ، اطلاع، شرف، اردوی همایون و اکودوپرس، سازماندهی اداره‌ی روزنامه‌جات و دارالطباعة و تشکیل وزرات انطباعات را بر عهده داشت. (۱)

متن اصلی این نوشته مربوط به قسمتی از خاطرات اعتماد السلطنه است که در ذیل وقایع روز دوازدهم ذی‌الحجه‌ی سال ۱۳۰۹ قمری [۱۲۷۰ شمسی] و هنگام دیدار از سراب گاماسیاب، نگاشته است:

«... غار طولانی بزرگی هم در اصل سرچشمه واقع است که من گمان می‌کنم در سوابق ایام، تمام این سرچشمه از دهنه‌ی این غار بیرون می‌آمده، بعد به مرور زیر افتاده [است]. شکل گاو و ماهی افسانه [ای] هم در کوه پیدا است، که در سفرنامه‌ی مفصل خود تفصیل او را نوشتم». (۲)

از این قسمت از خاطرات اعتمادالسلطنه چنین بر می آید که او دارای سفرنامه مفصلی است که قسمتی از آن - همچنان که خواهد آمد - به نهاوند اختصاص دارد. اما این سفرنامه مفصل کجاست و چه خصوصیتی دارد؟

آقای شمس‌الدین سیدان در کتاب «نهاوند در هزاره‌های تاریخ» در این خصوص نوشته است: «با همه کوششی که شد متأسفانه این سفرنامه به دست نیامد» (۳). در «کتاب‌شناسی نهاوند»، تألیف آقای دکتر افراسیاب پور اشاره‌ای به این سفرنامه نشده (۴) و این چنین می‌نماید که وی نیز به آن دست نیافته است.

در کتاب‌شناسی آثار اعتمادالسلطنه هم نامی از این سفرنامه نیامده (۵) و چنین به نظر می‌رسد که اثری از آن موجود نیست. می‌دانیم اعتمادالسلطنه در دوران زندگی خویش بارها به مسافرت در داخل و خارج از کشور رفته است. هم‌چنین آگاهییم که او دست‌کم دو بار به نهاوند مسافرت کرده است.

یک بار در فاصله‌ی سال‌های ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۸ هجری قمری که نایب‌الایاله‌ی حکومت خوزستان و لرستان و بختیاری بود و ریاست قشون ساخولی مأمور به خوزستان را بر عهده داشت (۶). وی بار دوم همراه ناصرالدین شاه به این نواحی سفر کرد که این سفر از اواسط ماه شوال ۱۳۰۹ تا اواسط محرم سال ۱۳۱۰ هجری قمری (حدوداً اواخر اردیبهشت تا مرداد ۱۲۷۱ هجری شمسی) طول کشید.

اعتمادالسلطنه در سفر دوم خود هوشمندانه و علاقه‌مند به بررسی مکان‌هایی که از آن‌ها می‌گذشت پرداخته و یادداشت‌هایی برداشته است. از جمله‌ی این یادداشت‌ها مطالبی است که وقایع شنبه ۱۷ شوال ۱۳۰۹ تا ۲۰ محرم ۱۳۱۰ هجری قمری را در روزنامه‌ی خاطراتش به خود اختصاص داده است (۷)؛ هرچند مطالب این کتاب، شرح کامل مسافرت نیست. مهم‌ترین قسمت خاطرات مذکور - از منظر این بررسی - همان مطلبی است که اعتمادالسلطنه ضمن دیدار از گاماسیاب نوشته است.

چنین پیدا است که سفرنامه‌ی مفصل مورد اشاره‌ی اعتماد السلطنه، پیرامون همین سفر نوشته شده، اما ظاهراً یادداشت‌های این مسافرت به صورت سفرنامه تدوین نشده - اگر هم تدوین شده باشد، هم چنان که اشاره شد، تاکنون آن سفرنامه به دست نیامده است.

به نظر می‌رسد مطالب یادداشت شده‌ی در آن سفر، همان مطالبی باشد که به شکل پاورقی و با عنوان «تاریخ و جغرافیای راه مسافرت موکب همایونی به عراق، نگارش اعتماد السلطنه»، تقریباً هم‌زمان با شروع مسافرت ناصرالدین شاه به سوی نواحی مرکزی - غربی کشور، در روزنامه ایران انتشار یافت. (۸)

پاورقی‌های منتشر شده از شماره‌ی ۷۹۹ تا ۸۱۸ (پنج‌شنبه ۴ شوال ۱۳۱۰ تا سه‌شنبه ۲۲ رجب ۱۳۱۱ هجری قمری) «روزنامه‌ی ایران» به شرح اوضاع و احوال تاریخی و جغرافیایی نهاوند اختصاص دارد. البته هم چنان که خود اعتماد السلطنه اشاره نموده و هم چنان که عنوان این پاورقی نشان می‌دهد، مطالب مندرج در پاورقی‌ها، فراتر از مطالب یک سفرنامه است. به خصوص در مقایسه با سفرنامه‌هایی که در آن‌ها جهان‌گردان تنها به ثبت و ضبط آن‌چه در طول مسافرت دیده و یا شنیده‌اند اکتفا می‌نمایند.

مطالبی را که اعتماد السلطنه در خصوص نهاوند نوشته است می‌توان به چهار گروه کلی «وجه تسمیه نهاوند و برخی نواحی اطراف آن»، «اوضاع تاریخی»، «اوضاع جغرافیایی» و «آثار باستانی» تقسیم نمود. وی برای نگارش این مطالب، گذشته از تحقیقات میدانی و مشاهدات، از کتاب‌هایی که بدان‌ها دسترسی داشته استفاده نموده و در مواردی منابع خود را نام برده است. از جمله وی به کتاب‌های معجم البلدان، نزهت القلوب، زینت المجالس، حبيب السیر و فتوح البلدان استناد کرده است.

یکی دیگر از منابع وی «کتابچه‌ی جغرافیای ولایت نهاوند» بوده که در سال ۱۲۹۸ هجری قمری و به دستور شاهزاده عزالدوله نوشته شده، ولی نویسنده‌ی آن نامشخص است. این کتابچه جزء جلد پنجم مجموعه‌ی ناصری شناسایی و در شماره‌ی دوم فصل‌نامه‌ی فرهنگان به چاپ رسیده است (۹). اعتماد السلطنه در نگارش این مجموعه از کتابچه‌ی مذکور بهره گرفته است. وی در هنگام بیان موقعیت و وضعیت تپه‌ی نقاره‌چی یادآور می‌شود از مطالبی که توسط عزالدوله برای او ارسال گردیده استفاده کرده است (۱۰).

با این توضیح که از تمام مطالب «کتابچه» در «سفرنامه» استفاده نشده است. برای نمونه در نوشته‌ی اعتماد السلطنه، تمامی قریه‌ها و مزارع نام برده شده در «کتابچه» مورد بررسی قرار نگرفته است.

از سوی دیگر در «کتابچه»، به آثار باستانی و تاریخی نهاوند توجه کافی نشده، در صورتی که اعتماد السلطنه ضمن اشاره به آن آثار، شرحی از کتیبه‌های موجود در آثار تاریخی نهاوند را نیز ارائه کرده است.

برای نمونه بر اساس گزارش وی مسجد جامع نهاوند معروف به مسجد امام حسن (ع)، دارای کتیبه‌ای سنگی در محراب بوده که در آن بعد از بسمله، این دو بیت که تاریخ تعمیر مسجد است، محکوک و منقور است:

بوتراب آن ستوده‌ی صانع	کرد تعمیر مسجد جامع
سال تاریخ آن به آخر ماه	شود از نور حق دلش لامع

که ظاهراً این ماده تاریخ سال ۱۱۶۲ هجری قمری را نشان می‌دهد (۱۱).

وی هم‌چنین شرحی از کتیبه‌های مسجد چهل ستون، قلعه‌ی محمود میرزا (۱۲) و اشعار حکک شده بر صندوق چوبی واقع در امام‌زاده محمد (ع) و امام‌زاده علی (ع) را آورده است.

از دیگر مباحث مهم و جالب توجه در نوشته‌ی اعتماد السلطنه، شرحی است که وی پیرامون بازدید از تپه‌ی نقاره‌چی نوشته است. وی نخست به بیان مطالبی که توسط عزالدوله، پیش از این، برای او ارسال شده پرداخته و سپس به شرح آن‌چه که در بازدید از تپه - همراه دکتر فووریه - دیده است می‌پردازد (۱۳).

ورود به دالان نقرشده در تپه‌ی نقاره‌چی و دیدن وضع مقبره، ظاهراً تأثیر مهمی بر او داشته، از این رو صفحاتی از «سفرنامه» را به حدس و گمان‌هایی اختصاص داده که پیرامون صاحب مقبره و چگونگی تشکیل تپه بر سر زبان‌ها بوده است. وی در هیجدهم ذی‌الحجه‌ی ۱۳۰۹ به اتفاق دکتر فووریه از تپه بازدید نموده است (۱۴).

در این‌جا باید به این مسئله اشاره شود که آقای سیدان مطلبی را از ملا نوری - خاخام یهودیان نهایند - با دو واسطه نقل کرده است که :

« [ناصرالدین] شاه با عصای خود درون تابوت را به هم زد، انگشتی [ای] پیدا شد که روی آن کلمه‌ی (کدلا عومر ملخ عیلام) کنده شده بود، که این نام در تورات آمده است...» (۱۵). اما در روزنامه‌ی خاطرات اعتماد السلطنه (۱۶)، خاطرات دکتر فووریه (۱۷)، سفرنامه‌ی ناصرالدین شاه (۱۸) و متن مورد بررسی، به یافتن چنین انگشتی - و حتی حضور ناصرالدین شاه در بازدید از تپه - اشاره‌ای نشده است.

گذشته از اطلاعات تاریخی که اعتماد السلطنه در قسمت‌های مختلف متن ارائه نموده، بخش آخر را نیز به بیان حوادث و رویدادهای تاریخ نهایند، به صورت سال‌شمار، اختصاص داده است.

اینک به درج نوشته‌ی اعتماد السلطنه به شرح زیر می‌پردازیم :

نهاوند

یاقوت حموی در معجم البلدان می‌نگارد، نهاوند شهر بزرگی است به مسافت سه منزل از طرف جنوب همدان. ابوالمنذر هشام را عقیده این است که وجه تسمیه‌ی نهاوند این است: «لِأَنَّهُمْ وَجَدُواهَا كَمَا هِيَ»^۱ یعنی آن را یافتند ساخته شده، همان طوری که حالا هست؛ و برخی را عقیده بر این است که بانی این شهر نوح نبی علیه السلام بوده و «نهاوند» به تبدیل حاء حُطی به هاء هَوَز مخفف «نوح آوند» است یعنی شهر نوح. حمزه‌ی اصفهانی را عقیده این است که اسم اولش «نوح آوند»^۲ بوده [است] یعنی «الخیر المضاعف».

در هر صورت نهاوند از شهرهای قدیم جبال است و در سال نوزده یا به روایتی در سال بیستم از هجرت مفتوح اسلام شد؛ و ابوبکر الخُزاعیلی از قول محمد بن حسن روایت می‌کند که جنگ نهاوند در سنه‌ی بیست و یک در زمان خلافت عمر بن الخطاب واقع شد و سردار مسلمین نعمان بن مُقرن المزنی بود که خُذیفه [بن] الیمان و جریر بن عبدالله و مُغیره بن شعبه و اشعث بن قیس الکنندی نیز داخل قشون او بودند. نعمان که از صحابه‌ی پیغمبر (ص) بود در اول جنگ کشته شد و سرداری سپاه به خُذیفه منتقل گردید و در سرداری خُذیفه فتح نهاوند [واقع] شد.

مبارک بن سعید از پدرش روایت می‌کند که نهاوند مفتوح شد به واسطه‌ی قشون کوفه و دینور و بصره^۳. چون جمعیت کوفه زیاد شد و شهر گنجایش آن جمعیت را نداشت جمعی از اهالی مجبور شدند که مهاجرت به بلاد مفتوحه‌ی دیگر نمایند. لهذا قسمتی از آن‌ها به دینور آمدند (۱۹) پس چون جمعیت مردم در کوفه زیاد شد، محتاج

۱- در معجم البلدان (ج ۴، ص ۸۲۷)، «... کما نهی» آمده است.

۲- در معجم البلدان (ج ۴، ص ۸۲۷)، نهاوند نوشته شده است.

۳- در معجم البلدان (پیشین) آمده است: نهاوند از فتوحات اهل کوفه، و دینور از فتوحات اهل بصره بوده است.

بدین شدند که از نواحی و بلاد مفتوحه‌ای که به خراج مصالحه شده بود طلب معاش و رفع حاجت کنند.

بنابراین شهر دینور برای اهل کوفه قرار داده شد و نهایوند را [در] عوض به اهل بصره دادند. زیرا که آنجا قریب به اصفهان است. پس زیادتی و تفاوتی که در میانه‌ی خراج دینور و نهایوند بود از برای اهل کوفه قرار دادند و از آن پس نهایوند را ماه‌البصره و دینور را ماه‌الکوفه نامیدند و این در ایام خلافت معاویه بن ابی‌سفیان بود.

ابن فقیه گوید در کوه نهایوند دو طلسم است به صورت گاو و ماهی از برف، که هرگز در زمستان و تابستان آب نمی‌شوند و بعضی گفته‌اند این دو طلسم از برای آب است، یعنی محض این [، آن‌ها را] تعبیه کرده‌اند که آب رودخانه‌ی گاماساب^۱ در نهایوند کم نشود.

آب این رودخانه به دو شعبه منقسم شده، یک شعبه در خود نهایوند مشروب می‌شود و شعبه‌ی دیگر به دینور می‌رود. (ابن فقیه سهو بزرگی کرده است. ابدأ آب گاماساب به دینور نمی‌رود)؛ و در جای دیگر ابن فقیه می‌گوید آب این کوه نهایوند، منقسم به دو قسمت می‌شود که قسمتی را در نهایوند می‌گیرند و شرب می‌کنند و قسمت دیگر را به طرف مغرب نهایوند برده [و] رُستاقی [روستایی] که موسوم به الشتر است از آن سیراب می‌شود.

مسعر بن المهلهل ابودلف گوید که ما از همدان به نهایوند رفتیم و در آنجا دو مجسمه‌ی گاو و ماهی از سنگ دیدیم بسیار خوش صورت و خوب که می‌گفتند این دو هیکل طلسم از برای [دفع] بعضی آفاتی است که در این شهر بوده [است].

بعضی آثار نیکو از بعض سلاطین عجم در نهاوند است و در وسط این شهر قلعه‌ی عجیب‌البنایی است، بسیار مرتفع و محکم، که در آن قلعه قبور قومی از عرب است که در صدر اسلام در این جا شهید شده‌اند.

آب نهاوند به اجماع علما خوب و گوارا است؛ و در نهاوند یک نوع درخت ییدی است که از آن چوگان می‌سازند که در هیچ بلدی چوبی مانند آن در سختی و صلابت و خوبی یافت نمی‌شود.

ابن فقیه گوید در نهاوند نی‌ای^۱ است که از آن «ذریر» که عطر و بوی خوشی است می‌گیرند و آن همین خنوط^۲ است که در اجساد اموات به کار می‌برند. مادامی که این قَصَب در نهاوند یا در قُرا و دهات آن جا است هیچ با چوب تفاوتی ندارد و بوی خوشی از آن استشمام نمی‌شود. اما همین که از نهاوند به پشته [ای] که ثنیة الרכاب می‌گویند حمل نمودند عطر آن استشمام می‌شود.

بنده‌ی فقیر محتاج الی الله (مؤلف کتاب مُعجم البلدان) گوید چیزی که شاهد بر صدق این حکایت است نگارش محمد بن احمد بن سعید تمیمی است در کتابی که محتوی به دو مجلد است و در طب تألیف کرده که نام آن حیب‌العروس و ریحان‌النفس است. [در این کتاب، او] چنین می‌گوید [که] قصبه الذریره همان زعفران عراقی است و آن عطر و بوی خوش است که از نی می‌گیرند.

یحیی بن ماسویه در باب همین رُستنی گوید یک نوع نی‌ای است که در ناحیه‌ی نهاوند عمل می‌آید و می‌گویند محمد بن عباس الخشکی نیز چنین گوید که اصل این نبات نی‌ای است که در بیشه و نیزارهای بعضی از رساتیق [روستاها] و دهات می‌روید

۱- اصل: نیسی

۲- داروی معطر، مانند کافور که پس از غسل میت به جسد او زنند تا دیری بماند و متلاشی نگردد.

(فرهنگ معین)

که کوه، اطراف آن‌ها را احاطه دارد و راه سوی این بیشه در چند نوبت است. یعنی به عبارت آخری چند مرتبه در چند ماه به سر آن بیشه می‌روند و چون این نی بلند شد [آن‌را] قطع کرده [و] او می‌گذارند تا خشک شود. پس از آن، بند بند از هم جدا می‌کنند و در جوال‌ها کرده [و] حمل می‌نمایند. پس اگر به یکی از این عقبات و پشته‌های معروف که موسوم به ثنیة الرکاب است رسید می‌پوسد و پاره پاره می‌شود و خشک و مُکَلَس^۱ می‌گردد؛ پس ذریره می‌شود که همان عطر معروف است و آن را زعفران می‌نامند و هرگاه به غیر پشته‌ی ثنیة الرکاب حمل کنند ابدأً از حالت اصلیه خارج نمی‌شود و مانند سایر نی‌ها، بندهایش صلب و سخت می‌ماند و هیچ بوی خوشی نمی‌دهد و نفعی نمی‌بخشد و فقط هیزمی است که سوختن را شاید و این امر از عجایب است.

ابن فقیه گوید در کناره‌های رودخانه نِهانده گِل سیاهی یافت می‌شود برای مُهر نهادن. یعنی به کاغذ می‌چسبانند و مهر بر آن می‌زنند. و آن گِل بهترین و سیاه‌ترین گِل‌ها است و مانند صمغ چسبنده است. اهالی را اعتقاد [بر] این است که خرچنگ‌ها این گِل را از جوف بستر رودخانه بیرون آورده به ساحل حمل می‌کنند و می‌گویند اگر بستر و اطراف آن را حفر کنند چیزی جز از همین گِل که خرچنگ بیرون می‌آورد نمی‌یابند.

(توضیح این که الحال در بستر این رودخانه لاک پُشت^۲ و بعضی صدف‌ها که به گوش ماهی شبیه است دیده می‌شود اما خرچنگ هیچ ندیدیم).
 باز ابن فقیه گوید حکایت کرد مرا مردی از اهل ادب. گفت در نِهانده جوانی دیدم از کتاب که مثل شخص ساهی^۳ و بیخود بود. او را گفتم چگونه است حالت؟ در جواب این ابیات انشاد کرد:

۱- مکَلَس: آهکی شده

۲- اصل: لاکه پُشت

۳- ساهی: کسی که فکرش جای دیگر باشد، غافل (معین)

يا طولُ ليليٰ بنهاوندِ مفكراً في البثِّ والوجدِ
 فمرّةٌ آخذ من مئيهِ لا تجلب الخير ولا تجدى
 ومرةٌ أشدو بصوتِ اذا غَيْثُهُ صَدَّعَ لى كَبْدى
 تَمَّتْ حبالِ الذَّهرِ فى جولةِ فصرت منها ببروجردِ
 كَأَنّى فى خانها مُصَحَفًا مُستوحِشٌ فى يَدِ مُرْتَدِّ
 الحمد لله على كَلَمَا قُدِّرَ مِنْ قَبْلُ و من بعدِ (۲۰)

[در نهاوند چه شب طولانی‌ای را با پریشان خیالی و اندوه به سر آوردم . گاهی به آرزویی می‌اندیشیدم که برایم سودی نداشت و بهره‌یی نمی‌بخشید . و گاهی چنان بانگ بلند سر می‌دادم که هر بار ناله‌ام از جگر بر می‌آمد . باز، روزگار مرا به گشت و گذار در آورد تا از نهاوند به بروجرد رسیدم . در کاروانسرای بروجرد، غریب و تنها شدم، مانند قرآنی که در دست مرتدی افتاده باشد! خدا را سپاس می‌گویم از آن‌چه پیش از این و پس از آن برای من مقدر کرده است.]

میانه همدان و نهاوند چهارده فرسنگ و از همدان تا رودراور هفت فرسنگ مسافت است.

در جنگ نهاوند، عجمان تمام جمعیت سپاه خود را در نهاوند فراهم کردند که به قولی یک‌صد و پنجاه هزار سوار بودند و فیروزان سرکرده‌ی ایشان بود. این خبر که به

مسلمانان رسید، عمر سپاه عرب را فراهم کرد و چنان که از پیش نگارش یافت به سرداری نعمان بن مقرن به صوب نهایند گسیل نمود.

نعمان در ابتدای جنگ کشته شد که او اول قتل لشکر اسلام بود. سپس خذیفة بن یمان را گرفت و فتح کرد و این واقعه در سال نوزدهم هجرت و هفتم سال از خلافت عمر بن خطاب بود؛ و به قولی فتح نهایند در سال بیستم رخ داد، ولی قول اول به اعتماد نزدیک تر است؛ و از پس این جنگ دیگر کسی از عجم قیام به حرب عرب و دفاع مسلمین نمود و از این روی این فتح را «فتح الفتوح» نامیدند.

ثنية الرکاب یعنی تپه‌ی شترهای سواری و این تپه در چند فرسنگی نهایند واقع و وجه تسمیه آن این است که در جنگ نهایند، عساکر اسلام شترهای سواری لشکر را در این محل جمع کرده بودند.

و باز یاقوت در این مقام گوید که بعضی از اطبا را عقیده این است که قصبة الذریره که در آینده در حوالی نهایند می‌روید، اگر پس از چیدن به ثنية الرکاب نبرند عطری پیدا نمی‌کند و به هر جای دیگر برند طیب رایحه‌ی آن تمام می‌شود.

و قصبة الذریره را بدل عود الّوَج دانند که به زبان لاتین و اصطلاح علمای علم نباتات فرنگی Acorus Calamus گویند.

«وَج» از قراری که در مخزن الادویه می‌گوید و در تحفه‌ی حکیم مؤمن هم تقریباً همان را ذکر می‌کند، به فتح واو و جیم، و آن را عود الّوَج و به یونانی (اقورون) و به فارسی (آگری ترکی) و به هندی (بچه) نامند، ریشه‌ی یک نوع گیاهی است که در قوت قریب به ایرسا است و در آب‌ها می‌روید و آن گیاه را به فارسی سوسن زرد گویند.

برگ آن از برگ نرگس درازتر و عریض‌تر و با خشونت و انبوه، ساق آن بلند و گل آن شبیه به سوسن آزاد که زنبق باشد، و رنگش زرد مایل به سرخی و ریشه‌ی آن

گره دار و بعضی به بعضی اندک پیچیده و کج [است]، و طعمش تند با حرارت و تلخی، و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند.

در سیم درجه گرم و خشک، قاطع بلغم و تریاق سم جانوران و مقوی معده و جگر و قوه هاضمه و حافظه و منقی دماغ و فزاینده ی قوه ی باه و مجفف^۱ رطوبات مفاصل و مُدرّ بول و حیض و مُحلّل ریاح معده و آمعاست و جهت درد سینه و سرفه و پهلو و جگر و درد سپرز^۲ نیز نافع [است] و برای فالج^۳ و خدر^۴ و استرخا^۵ و لکت زبان خصوصاً خائیدن و در دهان نگاه داشتن آن خیلی مفید و باعث سرعت تکلم اطفال است، و ضماد آن جهت مفاصل و اورام بلغمی و نفخ زیر سپرز و مرض بهق^۶ و برص و تشنج بلغمی مفید است و اکتحال^۷ آن رفع بیاض و غلظت قرنیه ی چشم می نماید و بصّر را جلا می دهد. رافع تیرگی عارض از رطوبات و بالجمله دافع اکثر سموم و نافع برای کلیه ی امراض بارده^۸ و مخصوصاً در مزاج پیران خیلی مفید است.

حمدالله مستوفی در نزهت القلوب^۹ می نگارد: نهانند شهر متوسطی است. دورش بساتین و باغات است و از آب هایی که از الوند می آید مشروب می شود. هوایش معتدل است. گندم و انجیر در آن جا خوب عمل می آید. اهالی شیعی مذهب اند. در بلوک آن چند پارچه ده است که قرای معتبره ی آن ها ملار^{۱۰} و آسیفی دهان و جهوک است و به

۱- خشک کننده

۲- طحال

۳- فلج شدن قسمتی از بدن

۴- سست، کرخ و بی حس شدن

۵- سست شدن، نرم گشتن

۶- لک و پیس، کک مک

۷- سرمه کشیدن

۸- امراض سرد

۹- اصل: نزهة القلوب

۱۰- [توضیح اعتمادالسلطنه]: این ملار باید ملایر باشد. چون اسم ملایر در هیچ کتاب دیده نشده است.

خزانه‌ی مغول سی و هفت هزار دینار مالیات می‌دهند. در اطراف نهاوند طوایف اکراد و بادیه نشین سکنا دارند که هر سال ده هزار گوسفند به حاکم می‌دهند.

در نسخه‌ی دیگر نزهت القلوب این‌طور می‌نویسد: «نهاوند از اقلیم چهارم است. شهری وسط و مسافت دورش پنج هزار گام و هوایش معتدل و آبش از کوه الوند برمی‌خیزد و در او باغستان بسیار است؛ و زمینی مرتفع دارد و مردم سکنه‌ی آن‌جا اکرادند و بر مذهب شیعی اثنی عشری می‌باشند. غله و میوه و انگور و اندکی پنبه دارد. ولایتش صد پارچه ده است، به سه ناحیه‌ی ملار و آسفی دهان و جهوق. [مالیات] دیوانی آن سه تومان و هفت هزار دینار است و در او خیل اکراد صحرائشین بسیار است و هر سال دوازده دینار مقرری ایشان است.»

مجدالدین محمد الحسینی، المتخلص به مجدی، مؤلف کتاب زینت المجالس که در سنه‌ی ۱۰۰۴ هجری این کتاب را تألیف کرده است در احوال نهاوند نیز چنین گوید: «از اقلیم چهارم است. طولش هشتاد و سه و عرضش پنجاه و چهار درجه است. شهری وسط بوده و اکنون قلعه‌ای مانده است. هوایش معتدل و آبش از الوند کوه [است] و زمینی مرتفع دارد و مردم آن‌جا کردان‌اند و از قدیم شیعی اثنی عشری‌اند.» (توضیح این‌که، قلعه [ای] که مرحوم محمود میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلی‌شاه در اوان حکومت نهاوند در آن‌جا بنا کرده، جای همان قلعه‌ی قدیم است که صاحب زینت المجالس اشاره بدان می‌کند.)

مؤلف حیب السیر از صاحب عجایب البلدان نقل قول کرده، می‌نگارد «در کوه نهاوند سنگی است عظیم و هر کس را غایبی یا مریضی باشد و خواهد که از خاتمه‌ی احوالش وقوف یابد، نزدیک آن سنگ رود و نیت استکشاف احوال آن کس کند و شب در آن‌جا به سر برد، البته سرانجام مهمش به خواب بیند و این معنی تخلف نکند.» (۲۱)

فتح نهاوند

اگرچه از پیش اشارت به فتح نهاوند نمودیم که در سال بیست و یک و به قولی بیست و به روایتی سال نوزده [پس] از هجرت، در زمان خلافت عمرالخطاب این فتح عظیم نصیب لشکر اسلام شد. اما چون وقعه‌ی نهاوند از وقایع عمده‌ی تاریخی است شرح این فتح را از کتاب فتوح البلدان بلاذری و کامل التواریخ ابن اثیر جزری و اخبارالطول ابوحنیفه دینوری مُلَخَّص و منتخب کرده و حَسَبُ المناسبه در این مقام می‌نگاریم:

چون یزدجرد بن شهریار از حلوان بگریخت، در سنه‌ی نوزده هجری به اکابر عجم و اهل ری و قومس و اصفهان و همدان و آذربایجان و بعضی بلاد دیگر فرمان نوشت و در صدد جمع لشکر برآمده سپاهی گران از امصار و بلدان مزبوره بر او گرد آمدند و مردان شاه ذوالحاجب را بر آن‌ها سردار فرمود و شصت هزار یا صد هزار نفر لشکر، ساخته‌ی حرب عرب شده، قصد کردند که ممالک عجم را مُصَفَّاً نموده به مداین آیند و از مداین آهنگ کوفه کرده یک‌باره جنود اسلام را مقهور سازند.

و به روایتی چهار تن از ملوک فرس که ذوالحاجب بن حداد و سفار بن خزر و جهانگیر بن پرویز یا پیروز و سروشان بن اسفندیار بودند، با یکدیگر هم عهد شدند که با عرب جنگ کنند و دست از محاربت نکشند تا یک‌باره آن جماعت را مقهور و منفی^۱ گردانند. بالجمله عمار بن یاسر، خلیفه‌ی ثانی را از این معنی آگاهی داد.^۲

عمر چون نامه‌ی عمار بدید بی‌نهایت متغیر الحال گردیده، مهاجر و انصار را طلبید و ماجرا باز نمود و با هر یک مشورت کرد. عثمان بن عفان چنان صلاح دید که عمر خود برای محاربه‌ی عجم انتهاز فرماید.

۱- منفی: دور شده، نیست شده

۲- اصل: داده

ولی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام این رأی را تصویب نکرده ، دلیل آن بفرمود و عمر پسند کرد و نعمان بن مقرن المزنی را، به تصویب آن حضرت ، سرداری سپاه اسلام داد و سائب بن اقرع ثقفی را نیز مأمور کرد که اگر سپاه اسلام فتح کنند و غنایم به دست افتد، او مُقسَم غنایم باشد.

پس خلیفه نامه [ای] به نعمان بن مقرن که آن وقت در عراق بود و از جانب سعد و قاص حکومت دیهی داشت ، بنگاشت ؛ و نعمان ساخته‌ی حرب^۱ شده با مسلمانان به طرف کوشک سفید مداین روان شد و ثلثی از سپاه بصره با دو ثلث از لشکر کوفه در کوشک سفید بدو پیوسته، ابن مقرن از آن جا با شوکت و عدتی تمام متوجه نهایند شد . چون سپاه عجم از وصول عساکر عرب آگاهی یافتند ، دهقانان را گفتند تا آب نهایند را به اراضی اطراف شهر انداختند که لشکر اسلام نزدیک شهر نزول نمایند ؛ و نعمان با سپاه اسلام به موضعی که موسوم به اسفیده‌هان و در سه فرسنگی نهایند واقع است یا به محلی که معروف به قبور الشهداء بود، نزول نموده ، اردو زد.

سرکردگان عجم خارا آهنی ساخته بر گذرها ریختند تا جیش اسلام از هر جانبی نتوانند عبور نمود [ن]. ولی مُفتشین سپاه اسلام این معنی را معلوم نموده به نعمان خبر دادند و او عموم همراهان را واقف گردانید.

روز دیگر که نوبت جنگ بود نعمان، میمنه و میسره و قلب و جناح و کمین‌گاه لشکر اسلام را بیاراسته ، رو به شهر نهایند نهادند. در نزدیکی شهر لشکر عجم آن‌ها را استقبال کرده تا تلاقی فریقین^۲ شد و جنگ در گرفت و تا بامداد قتال کردند.

در این روز لشکر اسلام نصرت یافت و سرکرده‌ی عجمان «فخیرخان» نام که یکی از وزرای کسری: [خسرو پرویز] بود به دست اسلامیان کشته شد و روز دیگر آغاز

۱- ساخته‌ی حرب : آماده‌ی جنگ

۲- فریقین: دو گروه

محاربه کردند و در این روز نعمان با عَلمی که عُمَر او را فرستاده بود، در پیش صف‌ها جولان می‌داد [و] در اشتعال تنورِ حرب به دست یکی از مبارزان عجم شهادت یافت و او اول قتل بود.

از پس وی معقل، برادرش، عَلم بگرفت و او نیز مقتول گشت و برادر دیگر نعمان، سوید بن مقرن رایت گرفته چند تن بگشت و خود زخمی شده بازگشت و عَلم را به حَذیفه بن الیمان داد و حَذیفه بر لشکر عجم حمله کرد و تا شب محاربه در کار بود. سوم روز نیز به قتال اشتغال جُستند و در این روز عمرو بن معدیکرب شجاعت‌ها بنمود و لشکر اسلام سخت بکوشیده، جمعی از ابطال^۱ عجم را به قتل آوردند.

روز چهارم نیز از جانبین، کمر محاربت بستند و در این روز عمرو بن معدیکرب به دست سرهنگی از عجمان، بهرام نام، مقتول گشت و عاقبت لشکر اسلام غالب آمده، سپاه عجم رو به هزیمت و فرار نهادند و مسلمین تا دو فرسنگ آن‌ها را تعاقب کرده، می‌کشتند و اسیر می‌نمودند. بعدها بازگشته، داخل نهاوند شدند و دیگر روز به جمع غنایم و دفن مقتولین پرداختند و فراریان عجم به جانب قم و کاشان و اصفهان و ماسبدان و غیره رفتند و وقعه‌ی نهاوند موسوم به فتح الفتح شد. در بعضی از کتب تواریخ هم جنگ نهاوند [را] در ظرف سه روز نوشته‌اند.

ابوحنیفه‌ی دینوری در اخبار الطوال گوید: شخصی از اشراف عجمان نزدیک سایب بن الاقرع آمده گفت اگر مرا به جان و مال امان می‌دهی تو را به گنجی دلالت می‌کنم که کسی قدر و قیمت آن را نمی‌داند و آن گنج گران‌بها، پادشاه عظیم الجاه شما را سزد. چه در میان غنایم چنین غنیمت گران‌بهایی نیست (۲۲).

و سبب این گنج آن است که تخارجان که در جنگ قادسیه با دوهزار تن از عجمان به مدد لشکر عجم آمد و آن‌گاه که سپاه عجم رو به هزیمت نهاد او یک تنه

پای در قتل ابطال فشرده تا کشته شد و وی از بزرگان عجم و خواص چاکران خسرو پرویز بود...

[خسرو پرویز] زرگران را احضار کرده تاجی از زر مکمل به جواهر فرمان کرد تا برای تخارجان بسازند و آن تاج گران بها را به وی بخشید. پس از تخارجان آن تاج و زیورها همه به اولاد این زن رسید و چون بلاد و محال ایشان عرضه‌ی نهب و قتال گردید آن‌ها را به قریه‌ای از املاک پدرشان که معروف به خوارجان و به نام او موسوم بود حمل نمود. در این قریه آتشکده‌ای بود و مجمره‌ای عظیم داشت. مجمره را از جای کنده تاج و زیورها را در زیر آن دفن کردند و مجمره را به جای خود نصب نمودند.

سائب بن الاقرع گفت اگر تو این سخن از در صدق کرده باشی از جان و مال و اولاد و عیال ایمن خواهی بود. پس مرد عجمی سائب را با خود برده از همان محلی که گفته بود دو جامه‌دان به شکل سبیدی بزرگ بیرون آورد که در یکی از آن دو تاج مزبور و در دیگری زیورها بود. سائب پس از آن که غنایم حرب را میانه‌ی اهل قتال قسمت کرد آن دو جامه‌دان انباشته به تاج و جواهر را در میان خرچینی نهاده و بر ناقه‌ای حمل داد [و] نزد عمر بن الخطاب فرستاد.

در باب دو صندوق مورخین را سخن بسیار است. ولی ابوحنیفه دینوری گوید خبر مشهور این است که خلیفه‌ی ثانی آن‌ها را رد نمود تا مثل سایر غنایم بعد از وضع خمس میانه‌ی غازیان اسلام قسمت کنند و عمرو بن خُریث آن چه از عطاء مقاتله و ذریت خویش داشت جمیعاً را داده آن دو صندوق را خرید و به حیره حمل نموده به منفعت و تفاوت گزافی بفروخت و بدین سبب سرمایه و ثروتی گزاف او را در عراق حاصل شد و او اول قرشی [ای] است که در عراق جمع مال کرد.

از جمله مقتولین معروف سپاه اسلام در وقعه‌ی نهاوند طلّیعه بن خُوَیلد الاسدی است که دعوی نبوت کرده بنی فراره را با خود متفق ساخت و در سال دوازدهم از هجرت از

خالدبن ولید شکست خورد. به شام گریخت و از آن پس از کرده‌ی خویش پشیمان شد به اسلام عودت نمود.

و دیگر عمروبن معدیکرب است، چنان که نگارش یافت، که اکنون قریه‌ی معدیکرب که مضجع وی در آن جاست در سه فرسنگی شمالی نهاوند موجود و قریه‌ی دیگر نیز به نام سعد وقاص معروف است. اگرچه سعدبن ابی وقاص از همان سال از حکومت و سرداری عراق معزول شده بود. باشد که به اسم سیدی دیگر از قوم نامیده باشند. دینور و همدان نیز بعد از فتح نهاوند مفتوح شد (انتهی)

[در وجه تسمیه‌ی نهاوند]

در وجه تسمیه‌ی نهاوند اقوال مختلفه است. بعضی از مورخین چنان که از پیش اشارت کردیم [آن را] به غلط مأخوذ از «نوح آوند» دانسته‌اند. که نوح نام بانی و آوند به معنی آباد است، یعنی «شهر نوح» و برخی دیگر نهاوند به کسر نون نوشته‌اند که مرکب از نه و آوند باشد. یعنی شهری که در آن ظروف ساخته می‌شود. چه «نه» به معنی ظرف و «آوند» به معنی شهر است و بعضی دیگر از مورخین که جمعی از حکمای فرنگ هم بدین رای و عقیدت هستند، این اسم را مأخوذ از «نه ارونند» تصور کرده‌اند. چه اسم قدیم کوه الوند را یونانی‌ها ارونند نوشته‌اند و «را» را به «واو» گاهی قلب می‌نموده‌اند، که به جای «اروند»، «اوند» تلفظ می‌شود. «نه» را هم به معنی «بر» گرفته‌اند، یعنی بر الوند (: بالای الوند) و این توجیه نیز علیل، بلکه یکی از اشتباهات بزرگ است. زیرا شهر حالیه‌ی نهاوند با الوند کوه مسافت زیادی دارد. و نیز «نه» امر به نهادن و به معنی نهاده شده هم آمده است. و آوند هم که اسم کوه الوند است از ترکیب دو کلمه معنی (در الوند نهاده شده) بخشیده می‌شود، یعنی (بنیاد در الوند). این وجه تسمیه نیز نظر به

بعد نهایند از الوند ظاهر الخطا است. پس اگر این وجه تسمیه را برای همدان ذکر می کردند مناسب تر بود.

موافق تواریخ یونانیان و یهود که بعد از غلبه‌ی اسکندر به ایران جمعی از سلاطین سلفکی [: سلوکی] و اشکانی به طمع غارت معابدی که در مملکت عیلام بوده است آمده بعضی کشته شدند و برخی به مقصود رسیدند. معابدی که در آن وقت در عیلام بنا شده و مشهور به تجمل و زینت و موقوفات کثیره بوده که از برای ناهید یا زهره ساخته بودند، ربّ النوعی که عیلام‌ها پرستش می کردند و معابد خودشان را به اسم آن رب النوع موسوم می ساختند «ناهید» بود. و چون معبد بزرگ ناهید یکی در «کونگبار» که «کنگاور» حالیه است واقع بود، بعید نیست که چون مورخین به لفظ «معابد» ذکر می کنند نه «معبد»، یکی از آن معابد هم در شهر نهایند حالیه یا اطراف آن بوده است و شهر بدو موسوم به «ناهیدوند» بوده است یعنی منسوب به ناهید، از کثرت استعمال نهایند شده [است].

در طالمود یهود اسم نهایند ذکر شده است، اما به لفظ «نِهَووند». ولی عجب این است که این شهر به این عظمت نه در سیر و حرکت اسکندر یونانی اسمی از آن برده اند و نه در سلطنت هفتاد و اند ساله‌ای که اولاد «سلوکوس نیکاتر» در این قسمت از ایران می نموده اند، اشاره به این شهر کرده اند.

در ژغرافیای [: جغرافیای] قدیم هم به هیچ وجه اسمی از نهایند ذکر نشده است. پس معلوم می شود که فتوحات اسلام این شهر را معتبر و نام آن را مشتهر کرده است و گمان می کنیم که این نقطه وضع مدیّت نیافت مگر در زمان ساسانیان. اما نه چنان است که در این موضع حالیه یا قدری پایین تر یا بالاتر از قدیم شهری نبوده و آبادی معتبری در آن جا بنا نشده باشد. زیرا که این موقع و محل مقتضی یک آبادی معتبری است.

استرابون که اول شخص است که در حقیقت علم ژغرافیا را مدون کرده است و تولدش در سنه‌ی پنجاه قبل از میلاد بوده و خودش به اناتولی و شامات و مصر و یونان و ایتالیا سفر کرده و تا زمان «تیر قیصر» حیات داشته است، وقتی که ذکر مملکت عیلام را مجاور همدان می‌نماید که محققاً قسمت عمده‌ی لرستان حالیه است، در کتاب یازدهم در فصل سیزدهم در باب ششم چنین می‌نگارد که سلاطین ایران از کیانی و اشکانی، که تابستان را در همدان به ییلاق می‌آمدند، مجبور بودند که به طوایف «عیلام» و «کوسین» وقت رفتن به طرف بابل یا قشلاق دیگر مبلغی تعارف بدهند تا در زمان غیبت ایشان به مملکت معموره‌ی آنها تاخت و تاز ننماید. (۲۳)

ایضاً استرابون در کتاب شانزدهم در فصل اول، و باب هفدهم که حدود عیلام را معین می‌کند چنین می‌نویسد: مملکت عیلام غالباً کوهستان است و در آنجا طوایف دزد و وحشیان راهزن سُکنا دارند و یک سمتش محدود به خوزستان و استطاله‌اش^۱ به کوه زاگروس (پاطاق کردند) و به سرحد مدی^۲ است که (عراق عجم) باشد و این طوایف عیلام با طوایف کوسین دو [دسته] اند اما در وقت جنگ و جدال و غارت و ایلغار متحد می‌شوند.

اهالی عیلام، از سایر طوایف وحشیه، مملکتشان وسیع‌تر و آبادتر است. مملکتشان هم سهل^۳ است و هم جبل؛ و در بعضی وادی‌ها سکنه مدینت دارند، شهر نشین اند و زراعت می‌نمایند، اما در کوهستانات به وضع و حالت ایلات و بدویان زندگی می‌کنند. در تیراندازی بسیار مهارت دارند و در رشادت و جلادت ضرب‌المثل اند، چنان‌که در این وقت که من تألیف این کتاب را می‌نمایم که سلاله‌ی اشکانیان در تمام ممالک

۱- استطاله: دراز شدن، دراز کشیدن، در این جا منظور: ادامه‌اش

۲- مدی: ماد

۳- سهل: دشت هموار

ایران مسلط هستند، هنوز رؤسای طوایف عیلام تبعیت تام و تمامی به اشکانیان ندارند و در زمان سلاطین قدیم ایران (کیان) و بعد در زمان سلاطین یونانی سلوکی^۱ نیز همین رفتار را می نمودند که تبعیت تام و تمامی هیچ وقت نداشتند. چنان که آنتیوکوس بزرگ پادشاه سلوکی وقتی که به قصد غارت معابد این طایفه با قشون زیاد حرکت کرد، همه ی رؤسای قبایل عیلام در دفع او متفق شده به او غلبه نمودند و خودش را به قتل رسانده [و] قشون او را معدوم کردند.

این حادثه ی عظیمه که به آنتیوکوس اعظم که آنتیوکوس سیم باشد رخ داد، مدت ها اختلاف^۲ او، سلوکیان^۳ و بعد تا سالیان دراز سلاطین اشکانیان را مانع از تاخت و تاز به مملکت عیلام و معابد آن ها شد و این واقعه در سنه ی صد و هشتاد و هفت قبل از میلاد بوده [است].

اگر چه استرابن اشتباهی در اسم آنتیوکوس کرده، می نویسد که آنتیوکوس معبد آزارا (زهره) را غارت کرد و مقدار زیادی مال و مکنت از آن جا تحصیل نمود که تا ده هزار تالان قیمت آن اشیاء نفیسه بود.

اولاً این آنتیوکوس سیم به این قصد نایل نشد. آنتیوکوس دیگر است که در موقعش ذکر خواهد شد. آنتیوکوس سیم ملقب به اعظم، چنان که اشاره کردیم در این مقدمه، کشته شد؛ و در قیمت اشیاء نفیسه که تالان^۴ ذکر کرده است نمی شود فهمید که این تالان طلا بوده یا نقره. علی ای حال اگر تالان نقره هم بوده به کرورها پول این عصر می رسد. (انتهی)

۱- اصل همه جا: سلفکی

۲- اختلاف، جمع خَلَف: جانشینان

۳- اصل: همه جا سلفکیان.

۴- تالان: واحد وزنی در یونان قدیم

ایضاً در همان کتاب، استرابن می‌نگارد که از سه معبر بزرگ معتبر می‌توان وارد مملکت عیلام شد. یکی از معابر از طرف «مدی» می‌آید که (عراق عجم) باشد و از ایالت زاگروس (پا طاق) می‌گذرد. (ایالت زاگروس یک حدش کنگاور و اسدآباد بوده است) و به شهر (ماساباتیکی) که از شهرهای بزرگ عیلام است ورود می‌کند.

معبر دیگر از خوزستان به (گایبانه) می‌آید که (گایبانه) و (مازاباتیکی) اسم دو شهر و دو ناحیه‌ی بزرگ از عیلام است؛ و معبر دیگر از سمت فارس می‌آید و منتهی به شهر و ناحیه‌ی (کریبانه) می‌شود که باز از نواحی و شهرهای بزرگ عیلام است.

استطرد^۱: یا خودِ استرابن، یا کاتبی که کتاب او را نوشته است در یک فقره اشتباه کرده است. «کریبانه» اسم قدیم خرم‌آباد فیلی حالیه است و این راهی است که از خوزستان به عیلام می‌آمده است نه از راه فارس؛ بلکه «گایبانه» شهری یا ایالتی بوده که از راه اصفهان و فارس به عیلام می‌آمده است.

خلاصه اگر مورخین و جغرافی‌نگاران^۲ قدیم اسم نهند را ذکر نکرده‌اند، اما نظر به این که هنوز هم مورخین حالیه بروجرد را لرستان بزرگ می‌نامند و عیلام یقیناً مملکت لرستان بوده و حدودش به درستی بر ما معلوم شد، ما می‌توانیم بگوییم که (گایبانه) [و] (ماساباتیکی)، که دو ایالت و دو شهر [ی است که] استرابن اسم می‌برد، بستر گاماساب حالیه است و نهند نیز در بستر گاماساب حالیه واقع است.

گایبانه همین بروجرد و جاپلق و بختیاری و ماساباتیکی بستر گاماساب بوده است. چون این دو ایالت متصل به یکدیگر [بوده‌اند] و شاید غالباً یک حاکم در این دو ایالت حکومت می‌کرده است - مثل این که ملایر حکومت علی حده [دارد] و توپسرکان

۱- استطرد: از مطلب دور افتادن. نویسنده با ذکر این کلمه قصد دارد مطلبی حاشیه‌ای و غیر اصلی بگوید و سپس به اصل مطلب برگردد.

۲- اصل: جغرافیا نگاران

ایالت دیگر، اما چون غالباً در تحت حکومت واحده است ملایر و تویسرکان می گویند - و این دو ایالت عیلام چون یک حکومت تشکیل می داده این است که کایانه ماساباتیکی می گفته اند - و این لقب تخفیف یافته اسم رودخانه گاماسب شده است.

و هر کس تصور کند که اسم این سرچشمه جاماسب بود یا گاوماسی بوده [است] یعنی گاو و ماسی که [جزء دوم] ماهی باشد به جهت هیئت گاو و ماهی که گویند به طور طلسم در کوه آنجا وجود داشته است، اشتباهی بزرگ کرده است. و مسلم است که نهایند و بروجرد از حیثیت طبیعت زمین و وضع و طرز و رسوم و عادات و لسان و اخلاق اهالی، جزء لرستان بوده و در تقسیم بلاد قدیمه جزء عیلام محسوب می شده است (۲۴).

و نیز از سلاطین سلوکی که باز در همین عیلام کشته شد آنتیوکوس چهارم است که در سنه‌ی صد و شصت و چهار قبل از میلاد در این نواحی از اسب به زمین خورده و مرده و قبر او در حوالی نهایند در محلی، که موسوم به تپه‌ی نقاره‌چی است، انکشاف شد که تفصیلش ذکر خواهد شد.

مورخ دیگر از قول یوسف یهودی، که از مورخین معتبر یهود است که در مائه‌ی^۱ اول میلادی می زیست، می نگارد که آنتیوکوس اِپیفان پادشاه سلوکی در [سال یک] صد و شصت و پنج قبل از میلاد پس از فتح ارمن به همدان آمد و از همدان به حسب ظاهر به طرف فارس حرکت می کرد که مالیات آنجا را وصول کند. ^۲ یُمکن^۱ در باطن مقصودش عبور از عیلام و غارت معبد ناهید بوده که در این مملکت بود؛ و بنا به عقیده‌ی یکی دیگر از مورخین یهود^۳ در کتاب تاریخ موسوم به متاتیا می نویسد در

۱- سده

۲- یُمکن: امکان دارد

۳- اصل: مورخین دیگر یهود که این مورخ

سنه‌ی صد و شصت و چهار قبل از میلاد آنتیوکوس ایفان در عیلام کشته شد و نیز همین مورخ یهود می‌نویسد که بعد از کشته شدن این پادشاه به دست عیلامی‌ها^۱، باز مدت‌ها قشون او در میدی (عراق عجم) و در خوزستان [و] فارس متوقف بودند.

استرابان اشتباه در اسم آنتیوکوس کرده است و شاید هم آنتیوکوس سیم ملقب به اعظم و هم آنتیوکوس ششم موسوم به ایفان، هر دو به قصد غارت معابد عیلام به این طرف آمده و کشته شده‌اند.

یکی از مورخین دیگر می‌نویسد که مملکت عیلام از برای سلاطین سلوکی شوم بود. زیرا که سه نفر از سلاطین سلوکی هر سه موسوم به آنتیوکوس، یکی اعظم و یکی ایفان و دیگری ملقب به سی‌ده که به قصد غارت معابد آمده بودند درین مملکت کشته شدند (۲۵) اما غارت معبد ناهید یا زهره را غالب مورخین نسبت به یکی از سلاطین اشکانی می‌دهند که باید مهرداد اول باشد (۲۶).

یهودی‌های بیت المقدس در سنه‌ی صد و هشتاد و هشت اسکندری یا رومی که منشأ و مأخذ تاریخ آن‌ها شده بود و مطابق است با سنه‌ی صد و بیست و پنج یا بیست و چهار قبل از میلاد کاغذی به یهودی‌های مصر به این تفصیل نوشته‌اند:

در این سنه که صد و هشتاد و هشت است، اهالی بیت المقدس و تمام یهودیان به اریستوبول استاد و معلم بطلمیوس پادشاه مصر که از نجبا و خانوادگان مقدس است و به تمام ملت یهود که در مصر هستند سلام و دعا می‌رسانند. خداوند تبارک و تعالی ماها را از خطر بزرگی نجات داد و ما شکر باری تعالی را به جا می‌آوریم.

در ما قوه و قدرت آن نبود که به چنین پادشاه بزرگی غلبه کنیم. خواست خدایی سبب شد که این جمعیتی که به سمت ما هجوم آورده و بر ضد ما و شهر مقدس «قدس» حرکت نموده بودند آن‌ها را علی‌العقله به سمت ایران راند. رأس رئیس معاندین ما با

یک قشون زیادی به سمت ایران تاخت و به دست خدمه و سندنه‌ی^۱ معبد نانی (ناهد) کشته شد، زیرا که آنتیوکوس با قشون خود به معبد این عیلامی‌ها^۲ آمد به اسم این که این رب النوع را به زوجیت خود قبول کند و تمام مکتی که در معبد اوست عوض جهیز اخذ نماید. خدمه‌ی این معبد درهای گنج‌ها را بر روی وی گشودند و همین که او داخل معبد شد در را به روی او بستند و به ضرب سنگ او را کشته و جسد او را مثله کردند و سرش را بریده بیرون معبد انداختند.

پلیب مورخ و ژوستن هم به همین وضع نگاشته‌اند. اما آن‌ها صریح می‌نگارند که این معبد در مملکت عیلام واقع بود.

بخش دوم: وضع و حالت حالیه‌ی دناوند^۳

معامله‌ی کسبه و وجوهات دناوند غالب با ایلات لرستان است که متاع خود را از قبیل روغن و گوسفند و گندم و شلتوک و زغال جهت فروش به شهر می‌آورند. (دناوند) به شهرهای اطراف (هم) نزدیک است. (چنان که) از دناوند الی شهر بروجرد هفت فرسخ^۴ است و تا کنگاور افشار هفت فرسخ و الی خرم آباد لرستان هفده فرسخ و تا کرمانشاهان بیست و یک فرسخ و تا همدان هیجده فرسخ است.^۵

۱- سندنه، جمع سادن: پرده داران، خدمتکاران

۲- اصل: عیلام‌ها

۳- در این بخش مطالبی که بین () آمده به این معنی است که مؤلف (اعتمادالسلطنه) آن‌ها را از «کتابچه‌ی جغرافیایی ولایت دناوند و خزل» اقتباس کرده است. ضمناً هر جا از پرائتز استفاده شده علامت آن است که متن داخل پرائتز از کتابچه‌ی یاد شده نیست.

۴- کتابچه: فرسنگ

۵- کتابچه: و از دناوند الی دولت آباد ملایر شش فرسنگ است و از دناوند الی نویسرکان هفت فرسنگ. از دناوند الی کنگاور افشار هفت فرسنگ و از دناوند الی خرم آباد لرستان هفده فرسنگ و از دناوند الی کرمانشاهان بیست و یک فرسنگ و به همدان هیجده فرسنگ.

شهر نهاوند در دامنه‌ی کوه شمالی نهاوند که سمت ملایر است، رو به جنوب واقع است، و تا^۱ اول خاک ملایر یک فرسنگ راه است. کوه فاصله مابین نهاوند و ملایر شرقی را سفید کوه، و [کوه] غربی را اردشان^۲ می‌نامند [این کوه]. چندان ارتفاعی ندارد.

شهر نهاوند به شکل عقرب افتاده است و قریب چهار هزار خانوار جمعیت دارد^۳ که همه شیعی (خاص) خالص اثنی عشری هستند، مگر قریب هشتاد خانوار یهود که از قدیم در این ولایت بوده و تاکنون توطن دارند.^۴ خانه‌های آن‌ها در وسط شهر است و شهر نهاوند هفت محله است^۵: گلستان، چهار باغ، علی آباد، خرم آباد، قلعه‌نو^۶، یا قلعه [و] دو خواهران.

قلعه حکومت در وسط شهر (به) سمت شمالی واقع است. تپه‌ای در وسط شهر بوده که قدیماً هم بالای آن^۷ قلعه‌ای بوده است. در عصر سلطنت خاقان خلد آشیان، مغفور مبرور فتحعلی شاه قاجار اَلْبَسَةُ اللهُ حُلُلَ التَّوْر، نواب غفران مآب، محمود^۸ میرزا حاکم نهاوند آن‌جا را قلعه حکومت قرار داده و قریب^۹ هشتاد هزار تومان خرج بنای آن^{۱۰}

ژوئیه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- کتابچه: الی

۲- اصل: اروشان

۳- کتابچه: خانوار است.

۴- کتابچه: ولایت بوده‌اند و توطن دارند.

۵- کتابچه: محلات با شماره‌های یک تا هفت از هم جدا شده‌اند.

۶- کتابچه: قلعه‌نو.

۷- کتابچه: که قدیم هم بالای او

۸- کتابچه: در عصر سلطنت مرحوم مغفور جنت مکان خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار نورالله مضجمه، نواب محمود

۹- کتابچه: قرار داده است. قریب

۱۰- کتابچه: تومان مخارج

کرده است. قلعه محکمی ساخته (کہ) قریب صد ذرع از شهر ارتفاع دارد^۱ و مشرف بر تمام^۲ خانہ‌های شهر است، (اما) آب جاری و درخت و باغچه ندارد. چاه منبع دارد کہ قریب سی و پنج ذرع^۳ طناب می خورد تا^۴ بہ آب می رسد. بہ جهت حمام و مصارف دیگر همه وقت با گاو میش و چرخ آب بالا می آورند.^۵ (۲۷)

اما سمت شمالی این قلعه و عمارات آن طرف منہدم و خراب شدہ است.^۶ مشہور است کہ زیر این قلعه آب و دریاچہ است. معمرین این ولایت چنین گفتند^۷ کہ راہی از میان قلعه دارد کہ قریب شصت پلہ خوردہ^۸ بہ آب می رسد و در آن جا دریاچہ ای است. چند سال قبل^۹ محمد حسن میرزا نایب الحکومہ ی نہاوند و خزل مبالغی مخارج نمودہ، راہ آن جا^{۱۰} را باز کردہ (است). پلہ ی زیاد ی دارد کہ پایین رفتہ شکاف سنگی پدید می شود. قدری آب در آن جا جمع شدہ بود کہ معلوم بود اتصال بہ منبع آب کلی دارد. معلوم شد کہ سابقاً قبل از آن کہ شاہزادہ محمود میرزا این قلعه را تعمیر کند آن جا راہ آبی بودہ است کہ جهت نا امنی و انقلاب روزگار ساختہ اند تا در اوقات تحصن، آب از

۱- کتابچہ: ذراع از شهر مرتفع است.

۲- کتابچہ: ہمہ .

۳- کتابچہ: ذراع

۴- کتابچہ: کہ

۵- کتابچہ: با گاو میش و چرخ آب بالا می آورند جهت حمام و مصارف دیگر

۶- کتابچہ: اما سمت شمالی این قلعه منہدم شدہ است و عمارات خراب افتادہ است.

۷- کتابچہ: اظہار کردہ اند .

۸- کتابچہ: می خورد.

۹- کتابچہ: در ہذہ السنہ . امیرزادہ محمد

۱۰- کتابچہ: این جا

آنجا بردارند و هر چند زمان محصورى به طول انجامد از بابت آب عسرت و دست تنگى دست ندهد.^۱

شهر نهاوند هفت باب حمام دارد، در هفت محله‌ی مزبوره و قریب ده باب مسجد دارد که معروف‌ترین آن‌ها چهار مسجد است.

اول مسجد جامع که مسجد بسیار کهنه‌ی قدیمی است و منبر بسیار خوبی دارد، که (چنین) معروف است که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در این مسجد نماز گزارده‌اند.^۳ در وسط^۴ شهر و بازار واقع است. (در محراب این مسجد سنگی است که در وسط محراب نصب شده و بر آن سنگ بعد از بسمله، این دو بیت که تاریخ تعمیر مسجد است، محکوک و منقور است:

بو تراب آن ستوده‌ی صانع کرد تعمیر مسجد جامع
سال تاریخ آن به آخر ماه شود از نور حق دلش لامع)

دوم مسجد چهل ستون است که قرب مسجد جامع (واقع) است و از زمین ارتفاعی دارد.^۵ قیصریه‌ای مرحوم محمود میرزا ساخته (و این) مسجد را در بالای انبار و طویله‌ی قیصریه بنا کرده است. اما حالا قدری خرابی یافته^۶ (در بالای سر در این مسجد بر سنگ مرمری این عبارت منقور است:

۱- کتابچه: چنین معلوم شد که سابقاً قبل از آن که شاهزاده محمود میرزا تعمیر کرده است این جا راه آبی بوده است که جهت نا امنی روزگار ساخته‌اند که در اوقات محصور شدن، آب از این جا بر دارند که بابت آب، عسرت جهت آن‌ها حاصل نشود.

۲- کتابچه: هفت حمام در محلات شهر نهاوند است. قریب ده مسجد دارد. معروف

۳- کتابچه: خوانده‌اند.

۴- کتابچه: میان

۵- کتابچه: و مرتفع است.

۶- کتابچه: قیصریه قرار دارد. حالا هم معمور و آباد است. نماز جماعت برپاست.

این بنای محمود در زمانی مسعود به حکم همایونی شهنشاه زاده‌ی اعظم اعلم محمود میرزای معظم به اتمام رسید، سنه‌ی ۱۲۳۹ [هجری قمری].
 [هم‌چنین] کتیبه‌ای دارد که قدری از آن ریخته، در وسط آن کتیبه این عبارت قرائت شد:

«السلطان بن السلطان فتحعلی شاه قاجار خلدالله ملکه»

تاریخش هم ریخته است.

کتیبه‌ی خودِ چهل ستون دور تا دور سوره‌ی مبارکه‌ی هل آتی با کاشی بوده، ولی حالا ریخته بعضی از جاهای کاشی‌ها باقی است و از بنای چهل ستون، جز ستون‌های چوبی چیز دیگری باقی نمانده [است].

ایضاً سنگ بزرگی است از مرمر در چهل ستون که این شرح در آن منقور است:
 «حسب الحکم شاهنشاه زاده‌ی عادل عالم محمود میرزا قاجار این مسجد مسمی به مقام محمود به اتمام رسید. وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ، عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا، [سنه] ۱۲۳۹ [هجری قمری]. حرره پرورده‌ی نعمت محمودی، عبداللطیف زنجانی».

طول چهل ستون سی و دو قدم و عرض آن بیست قدم است.
 سیم مسجد حاجی خدا رحم است که معمور [است] و نماز جماعت (در آن‌جا) خوانده می‌شود.

چهارم^۱ مسجدی است که نزدیک خانه‌ی جناب امام جمعه‌ی نهاوند است. قدری خرابی داشته^۲ این اوقات جناب میرزا فضل‌الله برادر زاده‌ی جناب میرزا محسن امام جمعه^۳ مشغول تعمیر است.

۱- در کتابچه این چهار مسجد با اعداد از ۱ تا ۴ معرفی شده‌اند.

۲- کتابچه: قدری مخروبه بود.

۳- کتابچه: امام جمعه نهاوند.

قیصریه‌ی نهاوند را چنان که اشاره کردیم محمود میرزای مرحوم بنا کرده است و اطراف آن را دکاکین ساخته^۱ که غالب کسبه‌ی نهاوند در آنجا کسب می‌نمایند و بالفعل هم ملک اولاد مرحوم حاجی^۲ محمد زمان میرزا پسر مرحوم محمود میرزا (و در تصرف خود آن‌ها) است. سایر اهل^۳ نهاوند هم در شهر^۴ دکاکین (و مستغلات) دارند. اما دکاکین معتبر همان جنب قیصریه است. سه باب کاروانسرا در نهاوند است:

اول (سرای موسوم به) قیصریه‌ی شاهزاده محمود؛ دوم کاروانسرای مشهور به خیاط‌ها که قدیم است و خوانین شاملو (در عهد صفویه) بنا کرده‌اند. تجار معتبر در آنجا سکنا دارند.^۵ سیم کاروانسرای حاتم است که جدید البنا و معمور (و دایر) است.

چهار رشته قنات در شهر نهاوند جاری است که غالب خانه‌های شهر آب جاری دارد و معتبرترین قنات‌های شهر قناتی است که از زیر تپه‌ای که بالای آن قلعه‌ی حکومت است، جاری است و در میان قیصریه آفتابی می‌شود و از حوض میان قیصریه قسمت شده به محلات می‌رود و در غالب خانه‌ها و عمارات شهر مشروب می‌شود. سه چهار رشته قنات دیگر هم در شهر هست اما به این اعتبار نیست.^۶

۱- کتابچه: مرحوم محمود میرزا قیصریه‌ی نهاوند را ساخته است. اطراف دکاکین بنا کرده است.

۲- کتابچه: می‌نمایند و به تصرف و ملکی نواب حاجی

۳- کتابچه: اهالی

۴- کتابچه: شهر مزبور

۵- کتابچه: معتبر تجار توطن دارند.

۶- کتابچه: دیگر آن که چهار رشته قنات معتبر در شهر نهاوند است که غالب خانه‌های شهر نهاوند آب جاری دارد. قنات معتبر شهر آبی است که از زیر تپه که بالای قلعه حکومت است جاری است در میان قیصریه آفتابی می‌شود و قسمت شده از حوض میان قیصریه نهاوند به محلات می‌رود و غالب عمارات و خانه‌ها از آب مذکور مشروب می‌شوند. سه چهار رشته قنات دیگر هم در شهر است اما این اعتبار را ندارند.

دو باب مدرسه در نهایوند است (که) یکی را مرحوم محمود میرزا بنا کرده (اما به واسطه) نداشتن موقوفه خراب و بایر شده است.^۱ دیگری مدرسه‌ای قدیمی است که خوانین شاملو بنا کرده‌اند. مدرسه‌ای با صفا و بنای محکم‌الاساس است.^۲ چند باب دکان موقوفه دارد و بالفعل معمور است.

ده دوازده تن امامزاده در شهر نهایوند مدفون‌اند که معروف این است که از^۳ اولاد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام هستند. و قبر شیخ ابوالعباس رومی (نیز) که از تلامذه^۴ مخصوص حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) بوده، در نهایوند است (۲۸).

دیگر آن که نهایوند از ولایات سردسیر است. انار و نارنج و لیمو و مرکبات ندارد، اما میوه‌های سردسیری از قبیل انگور و سیب و امرود؛ [گلابی] و آلوی بخارایی^۵ و آلوبالو و هلو و شلیل و زردآلو و شفتالو و به بسیار دارد.

سه هزار جریب باغات دارد که در زیر شهر [در] طرف غربی و جنوبی نهایوند واقع است. همه‌ی باغات از رودخانه‌ی گاماساب نهایوند سیراب می‌شود و در غالب باغات عمارات ساخته‌اند که به اصطلاح خودشان تکیه می‌گویند و صاحبان آن‌ها اغلب در بهار و تابستان به باغات می‌روند.^۶

۱- کتابچه: بنا کرده است بابت نداشتن موقوفه خراب مانده است.

۲- کتابچه: با صفا و محکمی است.

۳- کتابچه: ده دوازده نفر امامزاده در شهر نهایوند مدفون هستند که معروف است از

۴- کتابچه: شاگردان

۵- کتابچه: آلو بخارا

۶- کتابچه: همه‌ی باغات از سراب گاماسیاب نهایوند مشروب می‌شود. در غالب باغات عمارات و تکیه ساخته‌اند که صاحبان آن‌ها اغلب در بهار و تابستان به باغات خود می‌روند. اما از قراری که مشهور است، قدیم، نهایوند گرمسیر بوده است. قبایله‌جات کهنه‌ی معمرین این ولایت می‌گویند ملاحظه شده است که نخل خرما بیع کرده است و عقد زن‌های خود قرار داده‌اند. والله العالم.

چند سال^۱ است که معمول شده در اراضی و باغات شهر و بلوکات نهاوند زراعت تریاک می نمایند (و) خوب عمل می آید.

ملک نهاوند در سوابق^۲ قیمت و خریدار(ی) نداشت. حالا (از) بابت تریاک کاری، املاک (خیلی) معتبر شده و جهت زارعین وسعت ملکی^۳ حاصل گردیده^۴ و غالب مردم مایل (به) زراعت تریاک شده اند.

وسعت خاک نهاوند چندان نیست.^۵ دو فرسنگ عرض خاک نهاوند است که یک طرف آن ملایر و طرف دیگر لرستان است و طول خاک نهاوند هشت فرسنگ است.^۶ (چنان که اشاره شد) غالب باغات و اراضی شهر و بلوکات نهاوند از سراب گاماساب مشروب شده، زیادی آب از بلوکات نهاوند به محال خزل می رود و از آن جا به صفحات کرمانشاهان رفته داخل آب رودخانه قراسو می شود.^۷

قلعه‌ی مرحوم محمود میرزا که از پیش اشاره‌ای بدان شد، دورش پانصد قدم است. ده برج معتبر دارد و دور هر برجی سی قدم و ارتفاع بروج بیست و پنج ذرع است. قطر دیوار قلعه سه ذرع است که از جایی که خراب شده بود ملاحظه شد. عمارات درون قلعه هم سوای عمارت اندرونی و حمام که دایر است، باقی خراب و بایر است.

ارتفاع از زمین تا آستانه‌ی در عمارت، پنج ذرع و از ابتدای تخته پل تا دم چهارچوب در پنج ذرع؛ و تنده‌ای^۸ از پایین یعنی از سطح زمین شهر تا دم تخته پل سی ذرع؛ و عرض تنده و تخته پل چهار ذرع است.

۱- کتابچه: دو سه سال

۲- کتابچه: سابق

۳- کتابچه: کلی

۴- کتابچه: گردیده است.

۵- کتابچه: وسعت نهاوند آن قدرها نیست.

۶- کتابچه: هشت فرسنگ راه است.

۷- کتابچه: کرمانشاهان و داخل آب قراسوی کرمانشاهان می شود.

۸- تنده: سرازیری

راه و مدخل این قلعه به واسطه یک تئده‌ای است که از آجر و سنگ ساخته‌اند؛ و بعد، تئده منتهی می‌شود به تخته‌ی پلی که از چوب ساخته شده و از تخته پل داخل کرباس عمارت می‌شود. این است که در قلعه از سطح زمین یعنی از بنیان دیوار قلعه پنج ذرع بلندتر است، که اگر تئده و تخته پل نباشد بایستی به واسطه‌ی نردبان پنج ذرعی داخل قلعه شد. چنان که پیش [تر] اشاره کردیم از قرار معلوم قبل از آن که مرحوم محمود میرزا این بنا را بکند، قلعه‌ی قدیم دیگری نیز بوده است.

و اکثر محلات نهایند به طور قلعه ساخته شده یعنی هر چند باب خانه در یک قلعه چهار برجی بنا شده است. مثل قلعه معروف به حسن خان و قلعه آقا ربیع و غیره. و این قلعه‌ی آقا ربیع چنین به نظر می‌آید که همان بنایی است که عثمانی‌ها - چنان که در ضمن تواریخ متعلقه به نهایند ضبط شده است - در زمان سلطنت شاه محمد صفوی ساخته‌اند.

در بالای سر در بزرگ قلعه محمود میرزا سنگی است که این عبارت بر آن منقور است:

حسب الحکم شاهنشاه‌زاده‌ی اعظم محمود میرزای معظم به سعی و اهتمام میرزا رحیم خان لله اتمام پذیرفت، سنه‌ی ۱۲۳۹ [هجری قمری].

ایضا بر سنگی در بیرونی همان عمارت نوشته شده است:

یا الله الم محمود

فروغ دیده‌ی فتح‌علی شاه که آفریدون ز جودش خوشه‌چین است
 منوچهریه از بهر منوچهر بنا فرمود بس حصنی حصین است
 خرد گفتا به تاریخش «که بنگر» منوچهریه‌ی محمود این است»
 توضیح این که «که بنگر» از مصراع اول هم باید داخل ماده تاریخ باشد و الا سال ۱۲۳۶ که سال احداث بناست درست نمی‌آید. ایضاً بر قطعه‌ی سنگ مرمری که بر بالای در دیوانخانه نصب است این عبارات و ابیات منقور است:

به حکم ملک زاده‌ی عالم کامل شاهنشاه‌زاده‌ی عظیم محمود میرزا در سنه‌ی ۱۲۳۰ به اتمام رسید.

در ایام فتح علی شاه باذل که ابرش خجج از کفِ راد گشته
 جوادی که از فرطِ گنج نوالش خراب جهان جمله آباد گشته
 جهان دار محمود غازی که از وی به هر جا دلی خسته ای شاد گشته
 بنا کرد این دژ^۱ که روئین دژ^۲ از وی خجج از نکویسی بنیاد گشته

در صندوق چوبینی که بر روی قبر حضرت محمد و امامزاده علی، از ابنای حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نصب است، این اشعار محکوک است:

در زمان دولت جم حشمت کسری لقا
 شه همایون آن که فرُّ خسروی دادش خدا
 گشت معمور این همایون بقعه‌ی جنت نشان
 یافت تعمیر این مبارک روضه‌ی عالی بنا
 بقعه‌ی آن کاو شدش بال ملک جاروب در
 روضه‌ای آن کس که باشد پادشاهانش گدا
 هم محمد هم علی اولاد موسای جلیل
 آن که باشد در دو عالم شیعیان را مقتدا
 ساخت صندوقی برای مرقد این دو بزرگ
 آن که باشد نیکوان و صالحان را پیشوا
 نیک خو فراشباشی آن که اندر راه حق
 سعی ها دارد همیشه، می شتابد ماورا

بود چون استاد این صندوقِ خوب، استاد اسد
باش راضی از وی ای داور تو در هر دو سرا
زد رقم خود از پی تاریخ اتمامش حسن^۱

«بوسه زن در گرد این صندوق با صدق و صفا»

امام زاده‌ی دیگر موسوم به شاه‌زاده اسماعیل است. اما نه تاریخ و نه کتیبه دارد. از قراری که اهالی می‌گفتند [او] نیز از اولاد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است. نهاوند^۲ شش باب حمام دارد^۳ بعضی دایر و برخی بایر و بهترین آن‌ها حمام مشهور به حمام مولوی است.^۴ جمعیت نهاوند تقریباً بیست و پنج هزار نفر است. یک محله هم از یهود دارد و از چیزهایی که در هیچ یک از بلاد دیگر دیده و شنیده نشده این است که در اغلب خانه‌های یهود آب جاری [وجود] دارد و خانه‌هایشان هم برخلاف بیوت یهود سایر بلاد خیلی نظیف و پاکیزه است. (۲۹)

اهالی نهاوند کلیتاً مردمان خوش صورت و خوش قامت هستند و به زبان لری تکلم می‌کنند و در کلماتی که تلفظ می‌کنند لغات پهلوی زیاد شنیده می‌شود.

سراب گاماساب نهاوند^۵

سراب گاماساب از کوه گرو که سمت جنوبی نهاوند واقع و به کوه چهل نابالغان نیز موسوم است جاری است. کوه گرو یک ظرفش خاک نهاوند و طرف دیگرش

۱- ظاهراً شعر از شاعر دربار محمود میرزا «حسن نهاوندی» است.

۲- اصل: در نهاوند

۳- در چند صفحه قبل به نقل از «کتابچه» گفته شده که «نهاوند هفت باب حمام دارد».

۴- در «کتابچه» آمده است که «هفت حمام در محلات شهر نهاوند است».

۵- اعتماد السلطنه در نگارش این بخش نیز از «کتابچه» استفاده نموده است که در بین دو علامت < > نشان داده می‌شود اما برای سهولت مطالعه، تنها به تفاوت‌های مهم اشاره می‌گردد.

خاک لرستان و دامنه‌ی آن از دو سوی مراتع^۱ ایلات است و سرابی نیز از این کوه به طرف لرستان جاری است معروف به «کهمان»^۲ که قریب سی سنگ آب دارد و به سمت الشتر می‌رود. اما سراب گاماساب که از سمت جنوب نهاوند از پای این کوه جاری است. از سرچشمه قریب پنجاه سنگ آب دارد و این آب از زیر غاری جاری است که طول غار به قدر یک صد ذرع است. گمان می‌رود که آب چشمه بدو از دهنه‌ی غار جاری بوده بعد به مرور زمان به زیر افتاده است.

آب از آن جا که جاری می‌شود چنان که اشاره کردیم زیاده از پنجاه سنگ نیست اما به قدر سیصد قدم پایین تر کم کم زیاد شده تا به قدر سیصد سنگ می‌شود. در بالای این کوه و چشمه‌ی گاماساب به سمت نهاوند، شکل گاو و ماهی از برف است که برف آن هیچ وقت گداخته نمی‌شود. عوام را عقیده این است که هر وقت گداخته شود حادثه‌ی عظیمی در عالم رخ می‌دهد.

و در بالای این کوه نزدیک شکل گاو و ماهی چهل قبر است که مشهور این است قبور امام زادگان اولاد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام هستند. عوام نهاوند می‌گویند چهل قبر است اما در وقت شماره یا سی و نه قبر یا چهل و یکی است و به این جهت چهل نابالغان می‌گویند.

بالجمله در تواریخ چنین به نظر رسیده است که این شکل گاو و ماهی که از برف در این کوه است از جمله طلسماتی است که جاماسب حکیم تعبیه کرده است اما جهت و سبب معلوم نیست و کس نمی‌داند که مقصود از آن چه بوده [است].

۱- در مقاله‌ی کتابچه‌ی جغرافیای ولایت نهاوند و خزل (ص ۶۸) این واژه «مرتفع» است که احتمالاً لغزش چاپی است.

۲- اصل: کمان

پشت کوه گرو، از قرار تفصیل، ذیل محل و مسکن ایلات لرستان است. ابتدا از شرق گرفته گوئیم:

سمت غربی خرم آباد، پشت کوه گرو مسکن طایفه‌ی سگوند است که در آوسون^۱ منزل دارند. ایضاً طایفه‌ی دالوند که در هرّوی پایین سُکنا دارند.^۲
 طایفه‌ی بیرانوند^۳ پشت بیشه دالان^۴ بروجرد و هرّوی بالا مسکن دارند.
 طایفه‌ی حسونند پشت ونایی بروجرد در الشتر می‌نشینند.
 طایفه‌ی یوسفوند پشت گاماسب شرقی کهمان، که الشتر است، [سُکنا دارند].
 طایفه‌ی کولیوند یوسفوند پشت بیان نهاوند، غربی سراب کهمان الشترند. ایضاً کولیوند کرمعلی در خاوه پشت گیان [منزل دارند].
 طایفه‌ی موموند، پشت فارسیان^۵ که از دره‌ی خرّه خرّه عبور می‌کند.
 طایفه ایتی‌وند^۶ پشت کنگاور کهنه [می‌نشینند].
 طایفه‌ی کاکاوند پشت خلیجی^۷ رود خزل [مسکن دارند].^۸

تائمه^۸ قریه‌ی معمور خوبی است میانه‌ی مغرب و شمال نهاوند و در پای کوه و دره‌ای واقع است که مابین ملایر و نهاوند است. آبش از رودخانه‌ی ملایر است که به نهاوند می‌آید. باغات و بیشه‌دارد.^۹ جای پنجاه زوج عوامل است. قریب سیصد نفر

۱- آبستان

۲- در کتابچه بعد از معرفی سکونتگاه هر طایفه، اسامی بزرگان آن طایفه آمده است.

۳- کتابچه: بیرانه وند

۴- کتابچه: بیشه داران

۵- کتابچه: فارسبان

۶- اصل: ایوه‌تی‌وند. در «کتابچه» ایوه‌توه آمده است.

۷- کتابچه: قلجه

۸- کتابچه: تائمه

۹- در «کتابچه» گفته شده که تائمه «باغات و بیشه ندارد».

جمعیت از بزرگ و کوچک دارد. در کوهسارش کبک و بز و میش کوهی بسیار است.

رودخانه‌ی ملایر چنان که اشاره شد از این دره‌ی نهاوند جاری و در جلگه‌ی نهاوند داخل رودخانه‌ی گاماسب می‌شود. مسافر که از نهاوند به ملایر می‌رود عبور از این راه می‌نماید.

دو طرف این دره کوه‌های مرتفع عظیم دارد و هر قله و دره‌ای را اسمی غریب نهاده‌اند. کوه طرف راست را «آردشان» و چپ را «چک صراحی» می‌گویند. در کوه سمت راست شکار بز و تگه^۱ فراوان است، اما کوهی بسیار سخت و صعود بر آن بسی صعب است.

دره‌ی دیگر آن را که نمایان است «گوهر کم پی» می‌گویند. قبل از این دره چشمه و کوهی است. اشجار زیاد دارد. چشمه و کوه را «باباعلی» می‌خوانند. بعد دره‌ای بزرگ [به نام] «کل رنج» و بعد دره‌ی سخت دیگری است که به دره‌ی «چی» معروف است. و دره‌ی بزرگ دیگر که سوراخ زیادی دارد موسوم است به «نشاط گاه حاجی اسدخانی». بعد راهی که به قله‌ی آن کوه می‌رود و منحصر است [و به آن] «راه کاری» می‌گویند.

در بند دیگر، در بند سخته؛ بعد، ریک چرمی؛ بعد، دره رویاه؛ بعد، ازدها بحری که منتهی به دهلق خاک ملایر می‌شود. دست چپ این دره کوه سخت خارا است و درخت سقز و ارجن بسیار دارد. بالای قریه‌ی شادپانه کوهی است که قله‌ی آن را «چک صراحی» می‌گویند. چنان که مذکور شد قله‌ی دیگر را «برخوردار ترکش» می‌نامند.

پس از آن «واله لان» است که آشیانه‌ی کچل کرکس در سوراخ‌های آن بسیار است. پس از آن دره‌ای است موسوم به «مرّ اسماعیل خان» شکار تگه و بز بسیار دارد. بعد «دُم سرک»، پس از آن دره‌ای است که به قریه‌ی سیاه دره راه دارد. طرف شمالی

۱- تگه: بز نر، بزنی که پیشاپیش گله حرکت کند.

«لرّه کوه» است که منتهی می‌شود به جلگه ملایر و به قریه‌ی «بابا کمال خالصه» که در کنار رودخانه‌ی ملایر است. امتداد این دره یک فرسخ بیش‌تر است اما عرض آن از یک میدان خیلی کم‌تر است. قریه‌ی «ده سرخه» در این دره واقع است که جزء ملایر است و «ملوسان» جزء نهاوند است. (۳۰)

فاماسب در طرف جنوب واقع و تا شهر نهاوند سه فرسنگ راه است. معدن فادزهری^۱ در این قریه موجود است و رنگ فادزهرش سبز است. اما کاری در آن‌جا نشده، اگر کار شود سنگ خوب از آن بیرون می‌آید. ابتدا که سنگ از آن‌جا بیرون می‌آورند بسیار نرم است، بعد از تصرف هوا سخت می‌شود. دو سه چشمه دارد که تمام قریه و زراعات آن از همان چشمه‌ها سیراب می‌شود. جای بیست و پنج زوج عوامل است و دویست نفر جمعیت دارد.

گیان^۲ قریه‌ای است بسیار معمور و معتبر، زمینش مسطح و در طرف غربی شهر نهاوند. یک طرف آن کوهی است که میانه‌ی خاک نهاوند و لرستان واقع است و سرابی مخصوص دارد که از این کوه جاری به ملک گیان است. در دره‌ای که سراب مزبور جاری است قریب یک میدان راه، جنگل و درخت چنار و بلوط و سایر اشجار است. قریب ده سنگ آب از این سراب جاری است. آب این‌جا را از قراری که تشخیص داده‌اند بعضی املاح معدنی از قبیل زاج و غیره دارد.

مقبره‌ی امام‌زاده‌ای در اول سراب است که معروف به «امام‌زاده احمد» است. رعیت گیان و الوار اطراف می‌گویند اشجار سراب وقف این امام‌زاده است و اگر کسی درختی از آن‌جا قطع کند صدمه می‌بیند. در آبادی قریه‌ی مزبوره یک تپه‌ی مصنوعی

۱- پادزهری

۲- اصل همه‌جا: گیان

است که قدیماً بالای آن قلعه بوده است و حالا خراب شده، علامت و اثری از قلعه باقی است.

خریزه گیان خیلی خوب و بزرگ می شود که غالباً چهار پنج من تبریز است. از این تپه ی قدیم، رعایا و زراعت خاک به جهت بساتین خریزه بر می دارند. در سطح تپه ی مزبور که از بالای تپه تا سطح زمین گیان قریب پنجاه ذرع است، بعضی اوقات استخوان اموات دیده می شود که از زیر خاک یا از دیواره های قلعه خرابه بیرون می آورند.

جای یک صد زوج عوامل است. قریب هفتصد نفر از مرد و زن و خرد و بزرگ جمعیت دارد (و در کوهسارش کبک و خوگ و گرگ بسیار است. روباه و خرگوش هم کمی دارد). قراقوش زیاد نیز یافت می شود و در سراب آن جا اردک و مرغابی بسیار است.

این سراب و بیشه، خصوصاً درختان چنار و سایر اشجار سایه گستر آن روح و صفایی به نهایت دارد و از منتزّهات^۱ بسیار خوب نهند است. اما حیف که غیر معتنا به و متروک افتاده است.

لله یادگار و معدی کرب در طرف شمالی شهر نهند به مسافت سه فرسنگ واقع است. زمینش هموار است و آبش از رودخانه ی ملایر که به طرف نهند جاری است؛ ولی نهرش تا رودخانه ی مزبور یک فرسنگ امتداد دارد.

اما معدی کرب قریب بیست سال است که خراب و بایر و نهرش مطموس^۲ شده است. در تواریخ مسطور است که در سال بیست و یکم هجری (و به قولی سال نوزدهم) در وقعه ی نهند عمرو بن معدی کرب در قرب این قریه کشته شد و قبر او هم در همان جا است و از قراری که گویند مار زیاد دارد. این قریه شکارگاه و مرتعی ندارد.

۱- منتزّه: جای خوش آب و هوا

۲- مطموس: ویرانه

نقاره‌چی مزرعه‌ای است در طرف جنوب وصل به اراضی شهر نهایوند، سکنه ندارد. زمینش مسطح است. جای چهار زوج عوامل است. از سراب گاماساب مشروب می‌شود و تپه‌ای در وسط این مزرعه است که به تپه‌ی نقاره‌چی مشهور است.

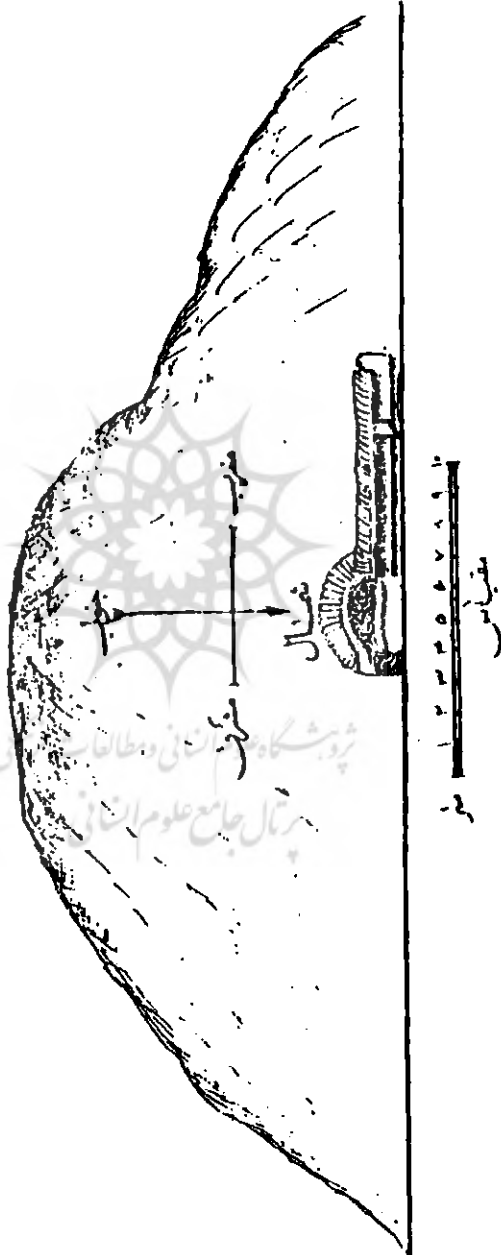
از چند سال قبل از این، که تریاک‌کاری در نهایوند معمول شده است و از تپه‌های قدیم خاک کهنه جهت زراعت تریاک بر می‌دارند، در زمان حکومت نواب شاه‌زاده عزالدوله که مقارن سنه‌ی ۲۹۸ [هجری قمری] بود، زارعین خاک از آن تپه می‌برده‌اند، صحن و ایوانی منقش پیدا شده بود که رو به مغرب بود. بعد دري از سنگ ظاهر شده بود که اصل در و چهارچوب آن از سنگ بود. بعد داخل راهی می‌شد که قریب یک ذرع عرض داشت و پنج چارک ارتفاع آن بود. به فاصله دو ذرع باز درب سنگی دیگر و چهارچوبی از سنگ دیده می‌شد که پی‌های دو طرف را از سنگ و آهک ساخته و سقف آن را با آجر طاق زده بودند و به همین طور باقی مانده بود.

در آن سال که نواب عزالدوله به نهایوند رفته بودند، حکم کردند که در آن راه کار کردند. بعد از دو ذرع راه که از در سنگی ثانوی کنده و پیش رفته بودند به دخمه‌ای رسیده بودند که سه ذرع عرض و سه ذرع طول آن بود.

قبری سنگی وسط دخمه پدید شده بود که یک پارچه سنگ تراشیده درب قبر انداخته بودند. استخوان مرده که گوشت و پوست آن تمام ریخته بود در صندوق سنگی نمایان بوده که سر او به طرف مشرق و پایش به سمت مغرب و بعضی از دندان‌های او بسیار سخت و محکم بوده [است]. نواب شاه‌زاده‌ی عزالدوله حکم کرده بودند که دوباره همان‌طور در قبر را گذارده و محکم نمودند و غدغن شد دیگر خرابی نرسانند.

تحقیقات مذکوره در باب تپه‌ی نقاره‌چی از قرار شرحی بود که خود نواب عزالدوله مرقوم فرموده و در همان سال برای بنده‌ی نگارنده فرستاده بودند. در این وقت که موکب فیروزی کوکب همایون شاهنشاهی در نهایوند تشریف فرما بود من دادم از طرف

صورت پهنانداچی



پیشگاه علمی و مطالعاتی
پرتال جامع علوم انسانی

مغرب تپه که در مقبره آن جا بود دالانی کنند و رو به طرف مشرق تپه سوراخ کردند و از روی ذرع و پیمان و به تحقیق دقیق شرح آن از قراری است که نوشته می شود (۳۱). و آن چه به نظر ما می آید، این مقبره ی یکی از سلاطین سلوکی یونانی است که بایستی همان آنتیوکوس باشد که از اسب زمین خورده و مرده است که به عجله، چنان که داب^۱ و رسم یونانیان بوده است تابوتی از سنگ تراشیده اند و تابوت را روی زمین گذاشته و جسد را میان آن نهاده و بعد طاقی بر روی آن زده و به عادت یونانیان که هر یک از اعظم آن ها می مرده تمام قشون و همراهان بایستی یک دو مشت پر، روی مقبره بریزند، این تپه را تشکیل داده اند و این که مدخلی از برای آن قرار داده بودند برای این بوده که در وقت فرصت جسد او را به انطاکیه ی شام که پایتخت آن ها بوده است حمل نمایند و در این جا نگذارند.

بعد شاید غلبه ی مهرداد اول اشکانی و اخلاف او به این نقاط و قطع مراد و تسلط سلاطین سلوکی از آن جاها سبب شده است که یونانیان مجالی نیافته اند که جسد او را حمل به انطاکیه کنند. وضع و طرز این مقبره از قراری است که ذیلاً نگارش می یابد و صورت تپه نیز مُرسم خواهد شد.

این تپه که تپه ای است مصنوعی به مسافت ربع فرسنگ از شهر نهایوند و در سمت جنوب شرقی واقع و وضعاً مدور، و قطر قاعده اش چهل ذرع و ارتفاعش از سطح زمین ده ذرع است. و در زیر تپه دخمه ای است مدور که قطر آن دو ذرع و نیم و ارتفاعش از سطح زمین تا سقف دو ذرع است.

از برای دخول به این دخمه دری رو به مغرب جنوبی قرار داده اند که طول آن هفت ذرع و ارتفاعش یک ذرع و عرض آن سه چارک است. دیوارهای دخمه را از سطح زمین تا پای طاق از سنگ ناتراشیده بنا کرده و طاق دخمه و مدخل آن را به طرح هلالی

زده‌اند و آجرهایی که در طاق این دخمه به کار رفته اگرچه همه به یک حجم ، و ثخن^۱ هر آجری چهار انگشت است ولی شکلاً دو نوع‌اند.

آجرهای طاق دخمه مربع و نیمه آجر ختایی است که از ختایی بزرگ‌تر است. اما آجرهای طاق مدخل همه مستطیل و در حقیقت نیمه آجرهای طاق دخمه است. از بعضی علایم و آثار چنین استنباط می‌شود که در جلو [ی] مدخل روبه مغرب جنوبی ایوانی بوده است که ده دوازده ذرع طول داشته و در مدخل در وسط ایوان مساوی سطح زمین واقع بوده و از آن در به مدخل داخل می‌شده‌اند و به قدر دو ذرع مسافت که طی می‌کرده به دریچه‌ای می‌رسیده‌اند که چارچوبش از سنگ تراشیده است و ارتفاع این دریچه یک ذرع و عرض آن ده گره است و جای پاشنه‌ی در هم دارد.

اما در مفقود است و می‌توان گفت اصل در هم از سنگ بوده بلکه اسم مدفون و تاریخ فوت او نیز بر آن در نوشته بوده است. بعد از عبور از دریچه به مسافت پنج ذرع به دخمه می‌رسد و چنان که از پیش نیز اشاره شد در این دخمه تابوتی است از یک پارچه سنگ که میان آن را خالی کرده‌اند. طولش دو ذرع و عرض و ارتفاعش نیم ذرع است و استتالهی تابوت از مغرب جنوبی به سمت مشرق شمالی است.

و روی تابوت را نیز از یک تخته سنگ ضخیم نیمه تراش پوشانیده‌اند. عمق تابوت چهل سانتی‌متر (تقریباً شش گره) و عرض طرف شرقی که طرف سر و شانهِ میت است پنجاه سانتی‌متر (قریب نیم ذرع) و سمت غربی تابوت که جانب پای میت باشد چهل سانتی‌متر است. چون سابق برین این دخمه را منکشف نموده و تابوت را گشوده‌اند مردم تماشایی [؛ تماشاچی] به مرور تابوت را از استخوان میت خالی کرده و هر قطعه از عظام رمیمه^۲ را به طرفی انداخته‌اند.

۱- ثخن: ضخامت، قطر

۲- عظام جمع عظم: استخوان‌ها. رمیمه: پوسیده

از چند نفر از موثقین نِهاوند شنیده شد که در هنگام کشف این دخمه اول حکمران بَلَد داخل شده یک قبضه شمشیر و یک دستمال سفید بسیار کوچکی مملو از بعضی اشیاء که نمی‌دانند چه بوده است در آورده و بعد از او جمعی از اهالی نِهاوند و سکنه‌ی دهات که داخل در آن‌جا شده بعضی مسکوکات قدیمه به دست آورده‌اند.

این تابوت سنگی یقین و مسلم است که از این دالان و مدخل و دریچه‌ای که وصف شد، داخل دخمه نشده است، بلکه تابوت را از اول به عجله ساخته‌اند. چنان که ظاهر آن که عاری از هرگونه صنعت حجاری است گواهی می‌دهد فقط یک قطعه سنگ سفید رنگِ بزرگی را از کوه کنده و آورده، هیئت تابوتی به آن داده و میانش را تهی ساخته و سرپوشی نیز از سنگ در کمال ضخامت تعبیه کرده، جسد میت را میان آن گذاشته و با آن سرپوش سرش را پوشیده در آن زمین نهاده‌اند و بعد پایه‌های دخمه را ساخته و طاق آن را بنا کرده و مدخلی برای آن قرار داده و روی دخمه و مدخل را به خاک انباشته‌اند (۳۲).

توضیح آن که یونانیان قدیم زمان اسکندر و تا مدتی بعد از او رسمشان چنین بوده است که پادشاهی یا حکمرانی بزرگ یا سرداری سترگ که می‌مرد تابوتی از سنگ به همین نهج، اما غالباً ظریف‌تر و در صنعت حجاری و نقاری کامل‌تر می‌ساخته، جسد میت را میان آن می‌گذاشته‌اند، لیکن دخمه نمی‌ساخته‌اند].

اگر [میت] پادشاه بود، اکثری از رعایا که حضور داشته‌اند با امرا و اعیان دولت، هر یک مشت خاکی بر روی آن تابوت می‌ریخته و معلوم است که هرچه جمعیت زیادتر بوده خاک روی تابوت زیادتر و آن تل مصنوعی عظیم‌تر می‌شده است. و اگر متوفی سردار سپاه بوده باز به همین تفصیل تابوت سنگین می‌ساخته و خاک بر زَبر آن می‌افشاده‌اند. اما نه رعایا، بلکه فقط وظیفه‌ی سپاه بوده که این رسم را به جا آورند؛ و چون غالباً در یک معسکر آن قدر سپاه مجتمع نبوده که هر یک با یک مشت خاک

تشکیل تلی دهند، بعید نیست که بدو به رسم معمول هر یک، یک مشت خاک که به منزله فاتحه‌ی ما بوده که استجاباً بر سر قبور می‌خوانیم، می‌ریخته و بعد با توبره‌ها و اسباب دیگر به اندازه‌ی شأن و عظمت آن سردار آن تپه را مرتفع می‌ساخته‌اند.

پس این که ما نسبت این مقبره را به یکی از پادشاهان می‌دهیم و گمان می‌کنیم که متعلق به یکی از آنتیوکوس‌ها باشد، که از سلاطین سلوکی شامی بوده و مدت‌ها به این قسمت از ایران نیز تسلط داشته‌اند، به چند دلیل است:

اولاً نهند جزء ایالت عیلام بوده است، چنان که استرابون و دیگران معین کرده‌اند و ما هم از پیش نگاهشیم که این سلاطین به طمع غارت این معابد آمده و سه نفر از آن‌ها یا کشته شده یا به اجل معلقی مانند از اسب افتادن یا دیگر حوادث ناگهانی در گذشته‌اند.

و ثانیاً در وجه تسمیه‌ی نهند، ما اشاره کردیم که بهترین وجوه ناهیدوند بوده و چون ناهید یا زهره که همان آنائیت و «ازارا» باشد از ارباب انواعی بوده که کلدانیان پرستش می‌نموده‌اند (۳۳) و نظر به رابطه و یک نوع مناسبتی که در اصل و جنس و نژاد، میانه‌ی کلدانیان و خوزیان و عیلامی‌ها بوده است، این قسمت ایران اگرچه در تحت سلطنت کیان بوده ولی باز پرستش ارباب انواع خود را از دست نداده‌اند. و از کجا که مذهب خود سلاطین کیان نیز با وجود آفتاب پرستی، قدری هیکل پرستی هم در ضمنش نبوده است؟ شاهد بر این مدعی الواح بیستون و سایر منقورات تخت جمشید و غیره است که بالای سر پادشاه صورت هرمز یا فروهر دیده می‌شود. (۳۴) و چون معابد مذکوره در این ناحیه بوده است و این سلاطین سلوکی که به قصد تاراج آمده بودند، در این حدود کشته شده یا مرده‌اند، می‌توانیم گفت که این یکی از قبور آن‌ها است.

ثالثاً، جهت این که مدخلی از برای این دخمه قرار داده‌اند و حال آن که در این قسم تل‌ها کم‌تر مدخل دیده می‌شود، این بوده است که پادشاه یا کشته شده یا به اجل خویش مرده است و چنان که از پیش اشاره کردیم به عجله تابوتی از برای او ساخته شده و جسدش را در همان تابوت گذاشته‌اند، بدون این که صنعت نقاری و لطایف حجاری در آن به کار رود و هم به عجله مقصوره‌ای^۱ تنگ ساخته و خاکی بر رویش ریخته و اردو متفرق شده‌اند.

بعد از مردن پادشاه همین قدر دو روز مهلت بوده که این مدخل را قرار داده‌اند تا پس از مدتی که امنیتی حاصل شود جسد او را از آن مدخل بیرون آورده و در تابوتی از زر یا سیم چنان که رسم قدیم و از علائم تجلیل و تعظیم بوده است، نهاده به انطاکیه‌ی شام که مقابر سلاطین سلوکی بود حمل دهند. (۳۵) و چون زمانی نگذشت که سلطنت اشکانیان قوت و قوامی گرفته [و] دولت سلوکیان رو به ضعف گذاشت و مهرداد اول حدود مملکت خود را تا به حوالی فرات رسانید و در میان خانواده‌ی خود سلوکیان اختلافی پدید آمد و مملکت به چندین قسمت منقسم گردید و پادشاهی مستقل از ایشان نماند، آن‌چه از اخلاف آن‌ها باقی مانده بودند لابد از حمل جنازه‌ی یکی از اجدادشان که در این مملکت مدفون شده بود صرف نظر کردند.

رباعاً این که ما به طور یقین می‌گوییم این تل و مقبره مال پادشاه است نه سردار و از سلاطین یونانی است لا غیر، به دو جهت است. اولاً یونانی بودن صاحب این قبر به ملاحظه‌ی وضع دفن است. سلاطین کیان میت را در دخمه می‌گذاشتند^۲ اشکانیان یا به آتش می‌سوزاندند یا در دخمه قرار می‌دادند.^۳ ساسانیان نیز به تقلید کیانیان جسد را در دخمه می‌گذاشتند.^۴

۱- مقصوره: خانه‌ی کوچک، اتاقک

۲- اصل: میت را دخمه می‌کردند.

۳- اصل: یا باز دخمه می‌کردند.

۴- اصل: بتقلید کیان دخمه می‌کردند.

و بعد از ظهور تیر اسلام و نشر دین مبین اسلام در این حدود، بدیهی است که اهالی مسلمان بوده و به آیین اسلام دفن اموات می‌نموده‌اند و وضع دفن مسلم این است که سر باید به طرف مغرب و پا به جانب مشرق و رویه سوی قبله باشد. و این تابوت کلتیاً بر خلاف این بود. پس میت مسلمان نبوده، ساسانی و اشکانی و کیانی هم به دلایلی که ذکر شد نبوده، [بنابراین] بلاشک یونانی بوده است، بدین طریق دیده شده است.

و این که پادشاه بوده است نه سردار، چنان که از پیش نیز اشاره شد، به دلیل عظمت این تل است زیرا بعد از دو هزار و اند سال که به مرور دهور برف و باران مبلغی از این تپه‌ی خاک کاسته است، هنوز ارتفاعش ده ذرع تمام است. و یک حدس دیگر هم می‌توان زد. راه اسکندر مقدونیه که از استخر به اصفهان و از اصفهان به اکباتان (همدان) آمده مسلماً از طرف بروجرد و نهاوند بوده است به دلایل عدیده.

یکی این که اگر غیر از این راه می‌خواسته است بیاید راه عرّاده نبوده و همراه اسکندر علی‌التحقیق اراپه‌ها که حمل بنه و احمال^۱ می‌کرده‌اند بوده است. دیگر این که یقین است یک چنین سردار قابلِ مجربیی که داخل خاک دشمن شده و مملکت اجنبی را زیر پی می‌سپرد، به قدر امکان در سوق عسکر همواره معبری بالنسبه اسهل و اقرب اختیار می‌کند. و این خط که از اصفهان به گلپایگان و کمره و جاپلق و بروجرد و نهاوند و اسدآباد و همدان باشد سهل‌تر بوده است (۳۶).

پس این احتمال نیز می‌رود وقتی که اسکندر با قشون زیاد به این موضع رسیده یکی از سردارانش فوت کرده است و به عجله قبری از برای او ساخته و دخمه‌ای بنا کرده و روی آن را به خاک انباشته به طرف همدان رانده‌اند تا بعد به هنگام فرصت جسد او را در آورده به یونان حمل کنند.

ولی تعاقب دارا و بعد از کشته شدن دارا، تعاقب بُسُوس قاتل دارا که اسکندر را تا به سیحون و بعد خیال فتح هندوستان و مراجعت اسکندر از راه بلوچستان و کرمان و فارس و خوزستان و بابل و به هم خوردن سلطنت او مانع از اجرای این قصه شده است (انتهی).

وَسَجِ قریه‌ای است به مسافت سه فرسنگ از طرف شمال شهر نهایند واقع، غالب زمینش مسطح و هموار و کوهسارش واقع [در] میانه‌ی نهایند و توپسرکان است. دو قشلاق دارد. آبش از رودخانه‌ی ملایر است که به سمت نهایند جاری است. جای چهل زوج عوامل است. قریب چهارصد نفر جمعیت دارد. چون رودخانه‌ی آن جا معبر قوافل و زوآر عتبات عالیات عراق عرب است، تاجری اصفهانی در همین اعصار پل بسیار خوبی بر روی آن بنا کرده است که در اوقات طغیان آب باعث آسودگی و استراحت عابرین است.^۱

خلج رود نام رودی است که از سر خلیج به پا خلیج رسیده داخل گاماساب می‌شود و این دو دهکده و بعضی مزارع دیگر از آن مشروب می‌گردد. جای بسیار خوبی است. رود گاماساب نهایند تا به این جا که می‌رسد آب‌های ملایر و توپسرکان و ماران و غیرها مُنْصَبُ^۲ بدان گردیده، خیلی عظیم و عمیق می‌شود و کنار رود درختان بید بسیار است. گراز در اطراف رودخانه یافت می‌شود.

در جبال سمت جنوبی، درختان بلوط و بوته‌ی خارتلو^۳ فراوان است و کبک در این اشجار و تپه‌های اطراف بی‌شمار [است]، خرگوش و میش کوهی نیز دارد. در سر خلیج جنگل چنار و بلوط و دیگر اشجار زیاد است و در پا خلیج میوه‌جات بسیار دارد. انتهای

۱- اعتمادالسلطنه شرح قریه وسج را با اندک تغییراتی از «کتابچه» گرفته است.

۲- مُنْصَب: ریخته شده، هم ریشه‌ی این واژه «نصب» است به معنی محلی که آب رود وارد دریا می‌شود.

خاک خزل در کنار رودخانه‌ی گاماساب قریه‌ی «گروسان» است که از قرای چمچال کرمانشاهان است. از پا خلیج تا به گروسان^۱ یک فرسنگ و نیم راه است.^۲

ماران قریه‌ای است مشتمل بر چهار مزرعه و اسامی مزارعش از این قرار است: ده‌گر، ده کهنه، پا قلعه، [و] دو آب. زمینش مسطح است و یک فرسنگ در یک فرسنگ خاک دارد. سراب مخصوصی در این جاست که قریب سی سنگ آب دارد و در این سراب ماهی بسیار است. جای صد زوج عوامل است.

سکنه‌اش کلیتاً قریب یک صد خانوار می‌شوند. گدوک بید سرخ راه کرمانشاهان در این قریه واقع است. سراب آن عمیق است و در کنار جنوبی آن سنگ‌های تراشیده افتاده که علامت این است که قدیم‌اً عمارت و بنایی در آن‌جا بوده است. در فصل پاییز سار بسیار در روی نیزاری که میان سراب است آشیانه می‌گیرند (۳۷) و شب‌ها از اطراف بدان‌جا می‌آیند. پَرا^۳ نیز میان آب آن‌جا بسیار است.

قُرا و دهات چندی که در این‌جا نام برده و باقی ترک شد، به مناسبت این بود که بعضی از آن‌ها دارای آثار کهنه یا سراب‌های معتبری هستند که آب آن‌ها داخل گاماساب می‌شود؛ یا برخی در معابر عامه واقع‌اند که به طرف نهند می‌آید و گرنه دهات و مزارع تابعه‌ی نهند زیاده از این‌ها است که رعایت اختصار را کرده ذکر از آن‌ها ننمودیم.

وقایع متعلقه‌ی به نهند

در سال چهاردهم از هجرت که سعدوقاص به فرمان خلیفه‌ی دویم قادیسیه را مُعسکر ساخته به جنگ عجم پرداخت، یزدجرد آخرین شهریاران ایران از بنی ساسان، رستم

۱- اصل: کروسان

۲- در «کتابچه»، شرح خلیج رود، در بخش «شرح قرای خزل» آمده است.

۳- پَرا: گونه‌ای مرغابی است.

فرخزاد را به محاربت جنود اسلام فرستاد و رستم سه روز متوالی با سعد مقاتلت کرده ، روز آخر کشته شد و یزدجرد در نهاوند آگاهی از این هزیمت یافته به جانب اصفهان گریخت (۳۸).

در سال بیست و یکم هجری یزدجرد شنید که سعد و قاص را از امارت کوفه خلع کرده و جای او را به عمار بن یاسر داده اند، فرحناک شده طریق جهد و اهتمام مسلوک داشت تا مردم خراسان و ری و همدان و نهاوند را به جنگ مسلمانان تحریض و با خویش متفق نمود . و قرب یکصد و پنجاه هزار مرد شمشیرزن فراهم آورده فیروزان را که از جمله ی مبارزان و شجاعان^۱ عجم بود بر آن لشکر سردار کرد .

این خبر که به مدینه رسید خلیفه ی دویم به صواب دید حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نامه ای به نعمان بن مقرن مزی که در کسگر اقامت داشت فرستاده او را به سرداری لشکر اسلام منصوب کرد و غزوه ی نهاوند و فتح آن جا به دست لشکر اسلام به شرحی که از پیش به مناسبتی نگارش یافت دست داد، که دیگر در این جا حاجت به اعاده ی ذکر نیست.

در سال یکصد و سی و یکم هجری قحطبه ی بن شیب شیبانی برای استقرار امر بنی عباس متوجه عراق عجم شده، بعد از قتل و نهب بلاد عراق از اصفهان به نهاوند آمده آن خطه را نیز مُسخر ساخت و جمعی از اهالی را از دم تیغ گذرانید.

سال یکصد و هشتاد و دو هارون الرشید ممالک عباسیه را به دو قسمت متقسم نموده، شرقی عقبه ی حلوان را که عبارت از کرمانشاهان و نهاوند و قم و کاشان و اصفهان و فارس و ری و قومس و طبرستان و خراسان و زابل و کابل و هندوستان و ماورالنهر باشد به عبدالله مأمون ، و سایر بلاد اسلامی را تا اقصای مغرب به محمد امین ارزانی داشت.

در سال سیصد و بیست و سه، عمادالدوله بن بویه دیلمی بر سر بلاد اصفهان و همدان و قم و کاشان و کرج و ری و کنگاور و قزوین و غیرها با وشمگیر جنگیده [و بر او] غالب آمد و تمامی عراق را به حیظه‌ی تصرف در آورد.

اکرادِ حسنویه بن حسین گُرد که در ایام سلطنت آل بویه حاکم صنفی از اکراد کردستان بود، «ونداد» و اولاد او در میان طایفه‌ی دیگر از اکراد امارت داشتند و ایشان قریب پنجاه سال در حدود دینور و همدان و نهاوند تا شهرزور رایات تغلب^۱ و تسلط می‌افراشتند.

ونداد در سال سیصد و چهل و نه فوت کرد. روزی چند، اولاد و اخلاف او جانشین پدران گشته، اما از عهده‌ی صیانت رعیت و سپاه نتوانستند بیرون آمد. لهذا قلمرو ایشان ضمیمه‌ی قلمرو حسنویه گردید.

حسنویه به حسن سیرت موصوف بود و هر سال مبلغ خطیری برای فقرای حرمین شریفین می‌فرستاد. در دینور مسجد جامع بنا کرد و هیچ‌گاه اطاعت ملوک دیلم نمی‌نمود. [وی] در سال سیصد و شصت و نه درگذشت. این شخص هفت پسر داشت: ابوالعلاء، ابوعدنان، عبدالرزاق، بدر، عاصم، بختیار [و] عبدالملک.

عضدالدوله دیلمی که در آن زمان بر بلدان فارس و عراقین استیلا داشت، بعد از فوت حسنویه به قصد اولاد او متوجه کردستان شد. چون ایشان از مقاومت عاجز بودند به اطاعت و ملازمت خدمت عضدالدوله گردن نهادند. عضدالدوله، ابوالعلاء و ابوعدنان و عبدالرزاق و بختیار را مورد مؤاخذت داشته نسبت به بدر و عاصم و عبدالملک شرایط انعام و احسان مرعی فرمود. و از جمله‌ی اخوان، بدر را به مزید تکریم و اعتبار ممتاز داشته او را اسب و خلعتی فاخر، و کمر و شمشیری مرصع به جواهر بداد و به ایالت کردستان منصوب و سرافراز ساخت.

چون بدر به کردستان شد، عاصم به مخالفت او علم طغیان افراخته، بدر چگونگی حال را به عضدالدوله عرضه داشت. عضدالدوله لشکر فرستاده هوا خواهان و اتباع عاصم را مخدول و او را دستگیر و مغلول ساخته، جامه‌ی سرخ پوشانیده و بر شتری سوار کرده به همدان بردند و در زندان به سرای جاودان گسیلش کردند. و بعد از این وقعه سایر برادرانش را نیز از عقب عاصم روانه‌ی آن جهان نموده بر قدر و جاه بدر «زائداً علی ما سبق»^۱ بیفزود.

و در سال سیصد و پنجاه و هفت، بدر از دارالخلافه، ناصرالدین والدوله لقب یافت و جماعت اکراد را از قطع طریق و ایقاع^۲ فساد مانع آمد. [و] نذورات به حرمین شریفین می‌فرستاد (۳۹) و پسری داشت مسمًا به هلال. ولایتی بدو داده بود که در سال، دویست هزار درهم از آن جا حاصل می‌شد. چون مبلغ مزبور به مخارج هلال کفایت نمی‌کرد پیوسته متعرض حال سُگان «شهرزور» می‌شد و غلات آن محال را می‌چرانید.

ابن الماضی که صاحب شهرزور بود هر چند ملتمس شد که متعرض خاک او نشود، هلال نپذیرفت. ابن الماضی تعهد نمود سالی ده هزار درهم به او بدهد که دست از تعرض و تعدی باز دارد. [اما هلال] قبول نکرده به شهرزور رفت و آن جا را استیلا نمود و ابن الماضی را با برادر و خاصانش به قتل رسانید و از این جهت میان بدر و هلال غبار نثار^۳ برخاست و امر ستیزه و خلاف به جایی انجامید که هر یک لشکری فراهم آورده متوجه میدان مقاتلت گشتند.

در سال چهارصد هجری قریب به دینور تلاقی دو لشکر شده جنگی سخت کردند و هلال غالب آمده بدر را دستگیر نموده به یکی از قلاع کردستانش فرستاد. و بدر آن

۱- بیش از پیش

۲- ایقاع: تاختن، افکندن، در انداختن

۳- نثار: کینه. عناد، ستیزه

قلعه را استوار کرده رسولی نزد حاکم حلوان، ابوالفتح بن بختیار، فرستاد و او را به مخالفت هلال برانگیخت. ابوالفتح لشکری گرد کرده به نواحی کردستان بتاخت. چون هلال متوجه کردستان گشت، ابوالفتح به نهاوند آمد و هلال نیز از ثنایا^۱ و تلال^۲ نهاوند طالع شد. ابوالفتح راه فرار گرفت و هلال هفتاد کس از شناختگان ملازمان او را با صد نفر از دیلمیان که هوادار ابوالفتح بودند در نهاوند به قتل رسانید. آخر الامر هلال نیز گرفتار فخرالدوله‌ی دیلمی گشت.

در ماه رمضان سال نهصد و سی و پنج^۳ خواجه نظام الملک وزیر السلطان ملکشاه بن الب ارسلان را ابوطاهر اوانی نامی از فدائیان صباحیان به اشارت حسن صباح و سعی و اغرای^۴ تاج الملک ابوالغنائیم قمی که در دیوان ترکان خاتون بود در نهاوند به قتل رسانید و جسد خواجه را به اصفهان بردند و به خاک سپردند. (۴۰)

نقل است که خواجه نظام الملک بعد از زخم کارد این قطعه را انشاء کرده به خدمت سلطان فرستاد (۴۱).

یک چند به اقبال تو ای شاه جهاندار
گرد ستم از چهره‌ی ایام ستردم

طغرای نکونامی و منشور سعادت
پیش ملک العرش به توقیع تو بردم

آمد ز قضا مدت عمرم نود و سه
وندر سفر از ضربت یک کارد بمردم

۱- ثنایا جمع ثئیة: پشته‌ها، راه‌های سربالا در کوه

۲- تلال جمع تل: پشته‌ها

۳- در صفحه چهارم روزنامه ایران، ش ۸۱۷ (۸ رجب ۱۳۱۱ هجری قمری) تحت عنوان «تصحیح و اعتذار» تاریخ فوق این گونه تصحیح شده است: «در نمره‌ی قبل در ضمن تواریخ متعلقه به نهاوند واقعه‌ی قتل خواجه نظام الملک، وزیر سلطان ملکشاه، به واسطه‌ی سهو کاتب در رمضان سنه ۹۳۵ نوشته شده و حال آن که قتل خواجه نظام الملک در دهم رمضان سنه ۴۸۵ هجری بوده است».

۴- اغراء: تحریک کردن، برانگیختن.

بگذاشتم این خدمت دیرینه به فرزند او را به خدا و به خداوند سپردم

در سال ششصد و هفده سویدای بهادر از سرداران چنگیزخان بعد از صلح با والی همدان رو به کزررود و خرم آباد نهاده، دود از کزررود بر آورد و خرم آباد را غمکده ساخت و مردم نهبانند را بسته‌ی کمند گزند گردانید.

قبل از آن که غازان خان مالک تخت و تاج شود، آتش ظلم و ستم ممالک ایران را فرا گرفته بود. چون این پادشاه بر سریر ملک جلوس نمود متوجه اختلال احوال رعایا شده فرمان کرد تا وزرا، هیچ ولایتی را به مقاطعه ندهند و دست وزرا را از داد و ستد کوتاه ساخته عنان کار را در قبضه‌ی اقتدار آن‌ها نگذارند.

وزرای عظام بر حسب فرمان به هر مملکتی از ممالک محروسه ممیزین بی‌غرض فرستاده تمامی قرا و مزارع آن مملکت را رسیدگی نموده املاک و اسباب رعیت را نام به نام نوشته، مالیاتی که موافق حق و عدل باشد معین و مقرر نمایند و املاک و اراضی ملکیه و وقفیه و امیریّه را مشخص کرده به اسم صاحبانشان ثبت دفتر نمایند، که اگر در آینده بر سر ملکی ادعا و نزاعی واقع شود از آن دفتر جواب دهند و برای اجرای احکام این فرمان محررینی معین کردند که در اردو باشند و اول هر سال برات هر ولایت را به موجب ثبت دفتر نوشته و بر پشت آن التون تمغاً زده به ولایات بفرستد تا رعایا مالیات خود را به علاوه‌ی ده نیم حق خزانه به دو قسط به صاحب جمع آن ولایت پردازند و او هم حق برات داران را پرداخته باقی را به خزانه ارسال دارد و ابدأ برات دار را به رعیت حواله نمایند؛ و هر صاحب جمع بر خلاف حکم دولت حواله‌ی برات به رعیت حواله نماید خود حاکم مقتول و دست نویسنده مقطوع شود.

۱- التون تمغاً: منشور زرنشان، مهری که پادشاهان مغول بر فرمان‌ها می‌نهادند.

مدتی بعد از صدور این حکم چون حاکم همدان حواله‌ی برات به رعایا کرده بود ، فرمان صادر شد که حاکم مقتول و دست‌نویسنده‌ی او مقطوع گردد. حاکم این خبر را شنیده مخفی شد و در زاویه‌ی اختفا بود تا در گذشت و محرر او در نهاوند به دست آمده و مقطوع الید گردید.

در سال هفتصد و نود و سه امیر تیمور در سلطانیه بود که به او خبر رسید، که امیر فرید برلاس حاکم نهاوند را بهلول نامی از خدامش کشته و در جای مخدوم خود به حکومت نشسته ، عَلم خود سری و طغیان افراشته است. لهندا میرزا سلطان حسین و خدای داد را مأمور به تشکیل و تنبیه او نمود و آن‌ها با قشون ابواب جمعی خودشان به نهاوند آمده قبل از رسیدن موکب تیموری نهاوند را مُسخر و بهلول و اتباع او را طعمه‌ی شمشیر کرده ، جسد بهلول را سوزانیدند و از آن‌جا به همدان رفته ، ملحق به اردوی آن جهانگیر شدند (۴۲).

در سال هشتصد و شش هنگامی که امیر تیمور در قره‌باغ بود ایالت ولایات همدان و نهاوند و بروجرد و مواضع لر کوچک را به امیر زاده اسکندر بن عمر شیخ عطا فرمود. در سال هشتصد و هفده میرزا شاهرخ قلاع بروجرد و نهاوند و لرستان را به میرزا بایقرا ابن عمر شیخ مفوض داشت (۴۳).

در سال نهصد و نود و هشت، شاه عباس اول صفوی به عزم جنگ اوزبکیه به هرات می‌رفت که در منزل بند فریمان جام بدو خبر آوردند که فرهاد پاشا با سپاه روم^۱ به قره‌باغ آمده گنجه را به حیطه‌ی تصرف در آورده و چغال اوغلی نیز از طرف بغداد به نهاوند و همدان آمده در آن‌جا قلعه‌ای ساخته است. لهندا آن پادشاه ذی‌جاه مسافرت هرات را مناسب ندیده، فسخ عزیمت فرموده، به ری آمده و سلطان محمد را که مرشد قلیخان حبس کرده بود از وی خواسته، با حرمت تمام پدر را پذیرفته، از ری به قزوین

رفت و به اقتضای مصلحت وقت تکالیف دولت عثمانی را پذیرفته به همراهی ولی آقا چاشنی‌گیرباشی سفیر آن دولت که به جهت این امر مدت دو سال معطل بود، مهدی قلی خان چاوشلو حاکم همدان و شاهزاده سلطان حیدر میرزا و سلطان حمزه میرزا را به سفارت مأمور و روانه‌ی اسلامبول نمود.

در فوق مسطور شد که لشکر عثمانی که همدان و نهاوند را متصرف شده بودند، در آن مصالحه نهاوند و همدان مثل بعض بلاد دیگر در دست آن دولت مانده و دولت عثمانی قلعه‌ای نیز در حوالی نهاوند بنا کرده و ساخلو گذاشته بود.

در ظهور جلالی در ممالک عثمانی که وهنی به قدرت آن دولت رسیده، هر حکمرانی دم از خود سری و طغیان می‌زد، غلامان بغداد نیز والی را بیرون کرده اوزون‌احمد نامی را به حکومت برداشتند. موجب قلعگیان نهاوندی که از جانب والی بغداد می‌رسید در این حیص و بیص نرسید. بنابراین قلعگیان نهاوند متفرق شده و بعضی که در قلعه مانده بودند طریق راهزنی پیش گرفته، پیوسته به ابنای سیل گزند می‌رسانیدند.

«محمد آقا» نامی که از بغداد به حکومت نهاوند آمد، قلعگیان او را راه نداده، اموالش را به غارت بردند. او استمداد از شاه‌عباس نمود. قبل از وصول مدد آن پادشاه، اهالی هم‌جوار که به ستوه آمده بودند شورش کرده، بر سر قلعه رفته به محاصره و مدافعه پرداختند و قلعگیان^۱ یک برج را به تصرف شورشیان داده، قلعه مفتوح شد و رومیان متفرق گشتند. چون آن قلعه مایه‌ی فتنه و فساد بود حکم شد تا حسن خان، والی قلمرو عیشکر به پای قلعه رفته آن‌جا را تصرف نمود و به اشارت شاه خراب کرد و این واقعه در سال هزار و یازده هجری اتفاق افتاد.

چون استرداد قلاع تبریز و نهاوند و ایروان و نخجوان و شکست لشکر عثمانی در اسلامبول شنیده شد، سان پاشای چغال اوغلی را دولت عثمانی به جنگ شاه‌عباس

مأمور کرد و در سال ۱۰۱۳ [هجری قمری] جنگی فی مابین شاه‌عباس و چغال اوغلی اتفاق افتاده، لشکر ایران مظفر گشته قره‌باغ را مفتوح ساختند.

چون وزرای روم در استرداد بلاد متصرفه‌ی رومیه تسامح می‌ورزیدند و رضا قلیخان شاملو سفیر و ایلچی پادشاه ایران بی‌نیل مقصود از روم بازگشته بود، طهماسب قلی‌خان افشار (نادرشاه) دانست که بی‌دستیاری سفیر شمشیر، این بلاد استرداد نخواهد شد. در سال ۱۱۴۲ هجری [قمری] بود که طهماسب قلی‌خان، شبگیر ایلغار کرده از بروجرد به نهاوند رفت و هنگام طلوع صبح بر سر عثمان پاشا رسیده جنگی سخت کرد و عثمان‌پاشا انهزام یافته به همدان گریخت.

در سال ۱۲۱۳ [هجری قمری] عباس‌علی‌آقا، صاحب اختیار نهاوند با جمعی از امرا و سرداران دولت علیّه‌ی قاجاریه از جانب خاقان خلد‌آشتیان مأمور به اتمام کار محمدخان زند گردیده، بعد از جنگ‌های سخت او را دستگیر کردند.

در سال ۱۲۳۷ [هجری قمری] خاقان مغفور فتح‌علی‌شاه به عزم تسخیر ولایت بغداد با اردوی کیوان شکوه متوجه عراق عرب شده بودند که در اردوی شهریاری ناخوشی و با شیوع یافت. چون میرزا محمد حسین اصفهانی حکیم‌باشی خاصّه به عرض رسانید که جز تفریق اردو چاره‌ای از برای رفع این بلیّه نیست، لهذا اهالی اردو را مرخص به اوطان‌شان نموده فسخ عزیمت فرمودند. و چون چند نفر از اعظام رجال دولت مثل جعفر قلی‌خان نوایی، قوریساول باشی خاصه، و میرزا مقیم مستوفی و دوست‌علی‌خان معیر‌الممالک در منزل دامنه‌ی کوه الوند گرفتار این مرض شده وفات یافتند، اردوی همایون از آن‌جا کوچ داده به نهاوند روی نهادند.

در سال هزار و دوست و چهل و سه که فی مابین دولتین قوی شوکتین ایران و روس رفع نقار جنگ و جدال و عقد عهدنامه‌ی صلح مآل^۱ شد، خاقان خلد‌آشتیان از

بیلاقات شمیران تفرج و شکارکنان به جانب همدان و قلمرو علیشکر حرکت فرمودند و در همدان شاهزادگان عراق، محمد تقی میرزا حاکم بروجرد و شیخ علی میرزا حاکم ملایر و همایون میرزا حاکم نهاوند به خدمتش شرفیاب شدند.

در سال ۱۲۴۶ [هجری قمری] چون نواب حشمت‌الدوله محمد حسین میرزا از حکومت موروثی معزول و ملتمز خدمت حضور حضرت خاقان گیتی ستان بود، اهالی کرمانشاهان اجماع کرده او را به حکومت خواستند و خاقان صاحب‌قران استدعای آنان را پذیرفته، حشمت‌الدوله به دارالدوله رفت. چون کارگزاران حسام‌السلطنه محمد تقی میرزا به رعایا تعدی می نمودند و اهالی لرستان و خوزستان نیز از حسام‌السلطنه ریمیده به وی گرویدند (۴۴) حشمت‌الدوله با جماعتی روانه آن حدود شد و در ورود به خرم‌آباد فیلی تمام اهالی لرستان از پیشکوه و پشتکوه الی طائفین حسنوند و یوسفوند به متابعت نواب حشمت‌الدوله خدمتگذار شدند و شاهزاده حسام‌السلطنه گروهی از بیرانوند و باجلان و بختیاری [را] جمع کرده قصد تسخیر شهر کرمانشاهان نمود.

نخست نواب همایون میرزا برادر کهنتر خود را که حکمران ولایت نهاوند بود به جهت سرگرمی و اشتغال شاهزاده حشمت‌الدوله و غفلت او از عزم خلاف به بهانه‌ی مصالحه و قرارداد فی‌مابین، روانه‌ی خرم‌آباد نمود. اما حشمت‌الدوله بدین خیالات وقوف و اطلاع یافته، همایون میرزا را از مراجعت ممنوع و به کرمانشاهان روانه داشت.

جهت عزل محمود میرزا و نصب موقتی همایون میرزا، برادر صلبی و بطنی او به نهاوند، این شد که محمود میرزا بدون اجازه‌ی خاقان مغفور و به واسطه‌ی یک سوءظنی که هیچ منشأ نداشت حاجی مهدی مولوی [را] که از علمای نهاوند بود به گمان این که با محمد تقی میرزای حسام‌السلطنه خصوصیتی دارد و او را محرک به تصرف

نهادند است، روزی او را احضار به قلعه‌ی رویین دز کرده بی‌محابا به دست دژخیم سپرد و آن عالم فاضل را بی‌جان کرد و بعد پشیمان شد.

دو روز جسد او را در قلعه نگاه داشت و بعد به اقبیح و جهی بیرون شهر در سَرِ قبرستان نهادند تا اهالی شهر شفاعت کردند و او را به دخمه نهاده، بعد حمل به عتبات عالیات کردند. این خبر که به خاقان مغفور رسید برآشفته و محمود میرزا را از حکومت نهادند معزول و همایون میرزا را به جای او منصوب ساخت. بعد از چندی امرای دربار شفاعت از محمود میرزا کرده او را مجدداً به حکومت نهادند روانه نمودند.

مولویِ حالیه‌ی [نهادند] جناب آقا میرزا نصرالله [است] که از فحول علمای عصر است و دارای علوم معقول و منقول، [و] نواده آن مرحوم است. (انتهی)

از زمان شاهنشاه ماضی محمدشاه انارالله برهانه تاکنون^۱ دیگر خبر تازه‌ای در نهادند روی نداده است که قابل نگارش باشد. (۴۵)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت‌ها

- ۱- قاسمی، سید فرید: مشاهیر مطبوعات ایران. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۹. ج ۱: محمد حسن اعتماد السلطنه.
- ۲- اعتماد السلطنه، محمد حسن: روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، با مقدمه و فهارس ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷.
- ۳- سیدان، شمس‌الدین: نھاوند در هزاره‌های تاریخ، تهران: مؤسسه‌ی آموزشی، فرهنگی، هنری، انتشاراتی آشتی، ۱۳۷۹، ص ۴۸۹، زیرنویس ۱.
- ۴- افراسیاب‌پور، علی‌اکبر: کتاب‌شناسی نھاوند، تهران: عابد، ۱۳۸۰، ص ۳۵.
- ۵- قاسمی، مشاهیر مطبوعات ایران، ج ۱، صص ۳۶۹ تا ۳۹۰.
- ۶- پیشین، صص ۱۷ تا ۱۸.
- ۷- اعتماد السلطنه، روزنامه خاطرات، صص ۸۱۰ تا ۸۲۹.
- ۸- این مطلب از شماره‌ی ۷۷۵ روزنامه ایران و با عنوان «تاریخ و ژغرافیای مسالک و منازل و بلاد خط راه مسافرت موکب فرخنده کوکب همایون خسروانی به عراق» شروع شده بود.
- ۹- جلالوند، گودرز (ویراستار): «کتابچه جغرافیای ولایت نھاوند و خزل»، فرهنگان، س ۱، ش ۲ (زمستان ۱۳۷۸)، صص ۶۲-۱۱۱.
- ۱۰- بنگرید به بخش شرح تپه‌ی نقاره‌چی در نوشته‌ی حاضر.
- ۱۱- با تشکر از آقای غلامرضا عزیزی، به اعتقاد وی ماده تاریخ این بنا، با احتساب مصرع پایانی و حرف «ه» از پایان مصرع قبلی، به دست می‌آید.
- ۱۲- شایان ذکر است که در یکی از این کتیبه‌ها، این قلعه به نام منوچهریه نیز نامیده شده است.

۱۳- اعتمادالسلطنه نوشته است که «من دادم از طرف مغرب تپه که مقبره آن جا بود دالانی کنند...» اما فوریه گفته است که «به امر [ناصرالدین] شاه به کاویدن آن مشغول شدند». ر.ک. فوریه: سه سال در دربار ایران، خاطرات دکتر فوریه، ترجمه‌ی عباس اقبال آشتیانی، به کوشش همایون شهیدی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۸، ص ۳۷۹.

۱۴- اعتمادالسلطنه، روزنامه‌ی خاطرات ...، ص ۸۲۲ تا ۸۲۳، شسایان ذکر است، حدس‌هایی که وی در «سفرنامه...» پیرامون چگونگی به وجود آمدن چگونگی به وجود آمدن تپه‌ی نقاره‌چی و شخص مدفون در مقبره زده است درست به نظر نمی‌رسد. ۱۵- سیدان، نهاوند در هزاره‌های تاریخ، ص ۴۰۷.

۱۶- اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات ...، ص ۸۲۲ تا ۸۲۳.

۱۷- فوریه تصریح کرده است که چیزی جز استخوان پیدا نشده بود. فوریه، سه سال در ...، ص ۳۷۹ تا ۳۸۱.

۱۸- ناصرالدین شاه قاجار، سفرنامه عراق عجم، بلاد مرکزی ایران. تهران، تیراژه، ۱۳۶۲، چاپ دوم.

۱۹- ایران، ش ۷۹۹ (۱۴ شوال ۱۳۱۰)، ص ۴، (یا بنگرید به: کتابخانه‌ی ملی جمهوری اسلامی ایران با همکاری مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۷۶، جلد چهارم، (شماره‌ی ۶۴۰-۸۶۳)، ص ۳۲۱۶.

۲۰- ایران، ش ۸۰۰ (۱۲ ذی‌القعدة ۱۳۱۰)، ص ۴ (یا: ایران، ج ۴، ص ۳۲۲۰).

۲۱- ایران، ش ۸۰۱ (۲۷ ذی‌القعدة ۱۳۱۰)، ص ۴ (یا: ایران، ج ۴، ص ۳۲۲۴).

۲۲- ایران، ش ۸۰۲ (۱۴ ذی‌الحجه ۱۳۱۰)، ص ۴ (یا: ایران، ج ۴، ص ۳۲۲۸).

۲۳- ایران، ش ۸۰۳ (۲۶ ذی‌الحجه ۱۳۱۰)، ص ۳ (یا: ایران، ج ۴، ص ۳۲۳۱).

۲۴- ایران، ش ۸۰۴ (۲ محرم ۱۳۱۱)، ص ۴ (یا: ایران، ج ۴، ص ۳۲۳۶).

۲۵- مدت فرمانروایی پادشاهان ذکر شده به قرار زیر است:

ق.م	۲۶۱-۲۸۱	آنتيوخوس يكم
ق.م	۲۴۶-۲۶۱	آنتيوخوس دوم
ق.م	۱۸۷-۲۲۳	آنتيوخوس سوم
ق.م	۱۴۳-۱۴۵	آنتيوخوس ششم

۲۶- پوليبوس (۱۲۰ - ۲۰۱ ق.م) مي نويسد كه آنتيوخوس معبد آناهيتا را در نزديكي همدان غارت كرده است. ر.ك. فره وشي ، بهرام : ايرانويج ، تهران ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۶۸ ، ص ۱۷۴. همچنين بنگريد به : راولينسون ، هنري : سفرنامه راولينسون ، ترجمه ي دكتور سكندر امان الهی بهاروند ، تهران ، انتشارات آگاه ، ۱۳۶۲ ، ص ۱۱۳-۱۱۵

۲۷- ايران ، ش ۸۰۵ (۱۸ محرم ۱۳۱۱) ، ص ۴ (يا : ايران ، ج ۴ ، ص ۳۲۴۰).
 ۲۸- ايران ، ش ۸۰۶ (آخر محرم ۱۳۱۱) ، ص ۴ (يا : ايران ، ج ۴ ، ص ۳۲۴۴).
 ۲۹- ايران ، ش ۸۰۷ (۱۳ صفر ۱۳۱۱) ، ص ۴ (يا : ايران ، ج ۴ ، ص ۳۲۴۸).
 ۳۰- ايران ، ش ۸۱۰ (۲۶ ربيع الاول ۱۳۱۱) ، ص ۴ (يا : ايران ، ج ۴ ، ص ۳۲۶۰).
 ۳۱- ايران ، ش ۸۱۱ (۱۱ ربيع الثاني ۱۳۱۱) ، ص ۴ (يا : ايران ، ج ۴ ، ص ۳۲۶۴).
 ۳۲- ايران ، ش ۸۱۲ (۳ جمادى الاولى ۱۳۱۱) ، ص ۴ (يا : ايران ، ج ۴ ، ص ۳۲۶۸).
 ۳۳- درباره ناهيد بنگريد به : گوپري ، سوزان ، آناهيتا در اسطوره های ايران ، تهران ، انتشارات جمال الحق ، ۱۳۷۲.

۳۴- وجود سمبل فروهر در كتيبه های هخامنشی را نمی توان دليلی برای «هيكل پرستی» كيانيان فرض كرد. اين امر در مورد هخامنشیان نیز صادق است.

۳۵- ايران ، ش ۸۱۳ (۱۷ جمادى الاولى ۱۳۱۱) ، ص ۴ (يا : ايران ، ج ۴ ، ص ۳۲۷۲).
 ۳۶- درباره لشكر كشی اسکندر در ايران مسيرهای ديگري نیز ذکر شده است ، از آن جمله بنگريد به : دويد ، كلمنت آگوستوس ، سفرنامه لرستان و خوزستان ، ترجمه ي

- محمدحسین آریا، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، ص ۴۴۹ تا ۴۸۸ و راولینسون، سفرنامه‌ی راولینسون، ص ۱۴۳-۱۴۵.
- ۳۷- ایران، ش ۸۱۴ (۹ جمادی‌الثانی ۱۳۱۱)، ص ۴ (یا: ایران، ج ۴، ص ۳۲۷۶).
- ۳۸- پیرامون حضور یزدگرد در جنگ نهاوند و مسیرهای فرار او نظرات گوناگونی ابراز شده است. ر.ک. حصوری، علی، آخرین شاه، تهران، مؤلف، ۱۳۷۱، ص ۳۹-۴۱ و عزیزی، غلامرضا، «ریشه‌شناسی واژه‌ی بروجرد»، شقایق، س ۱، ش ۲، (۱۳۷۶)، ص ۹۷.
- ۳۹- ایران، ش ۸۱۵ (۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۱۱)، ص ۴ (یا: ایران، ج ۴، ص ۳۲۸۰).
- ۴۰- در خصوص اختلاف‌هایی که درباره محل قتل خواجه نظام‌الملک گفته شده است بنگرید به: بیات، عزیزالله، «نهاوند در دوره‌ی سلجوقیان»، فرهنگان، س ۳، ش ۱۱ (بهار ۱۳۸۱)، ص ۶۵-۷۱.
- ۴۱- این شعر از خواجه نظام‌الملک نیست. بنا به اعتقاد دکتر نوایی این شعر سروده‌ی پدر امیر معزی است. ر.ک. مستوفی، حمدالله: تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۴۳۹.
- ۴۲- درباره بهلول بنگرید به: بردبار، محمدحسن، «بهلول نهاوندی، افسانه یا واقعیت؟»، فرهنگان، س ۱، ش ۱ (پاییز ۱۳۷۸)، ص ۲۳-۸۹ و «نقد و بررسی مقاله‌ی بهلول نهاوندی» (میزگرد)، فرهنگان، س ۱، ش ۲ (زمستان ۱۳۷۸)، ص ۱۵۸-۱۸۱.
- ۴۳- ایران، ش ۸۱۶ (۲۸ جمادی‌الثانی ۱۳۱۱)، ص ۴ (یا: ایران، ج ۴، ص ۳۲۸۴).
- ۴۴- ایران، ش ۸۱۷ (۸ رجب ۱۳۱۱)، ص ۴ (یا: ایران، ج ۴، ص ۳۲۸۸).
- ۴۵- ایران، سه ۸۱۸ (۲۲ رجب ۱۳۱۱)، ص ۴ (یا: ایران، ج ۴، ص ۳۲۹۲).